العلق

لعلق آل مزلج وکمال نفس و خلق و تمیز و بدای و تدبیر و استجماع خواص مکونات یا فرمودیم او را مظهر اتم و اکمل و محل اعم و اشهر که حامل امانت الهی و منبع فیض
نامتناهی توانا بود ثم بعد از آن بسبب عدم شکر گذاری او بر نعمت خلقه فوثمه سوته و صورت حسنه بهیه و ذرناه باز گردانیدیم او را از نهایت امر او تسفل
سافلین بزیرترین همه فرومایگان در خلق و ترکیب یعنی صورت حسنه او را با قبح صورت گردانیدیم و خلقت بهیه او را با سوء خلقه مرا و اضطراب روز قیامت که
در آخرت بصورت منکر در خلق قبیح مخلوق گردانیدیم یا باز گردانیدیم او را بزیر همه زیرتر از اهل درکات یعنی او را در آخرین درکه دوزخ در کردیم الا
الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای ستوده و شایسته فلهم پس مر ایشانراست اجر غیر ممنون مزدی
نابریده و کرنا شده مر آنرا نعم ذائقه بهشت است یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشانرا مینوشتند در پیری و ضعف با آنکه عمل نمیکنند همان مزد
مزد ایشان ثابت است و از ابن عباس روایت است که مراد بمومنان آن خوانند که چون بنهایت پیری رسند و قصور در عقل ایشان پیدا شود داخل مزد ناکاسته
بود گفتند بر طریق توجه بعد از آن بسبب طریق التفات بر خطاب میکنند که فما یکذبک پس چه چیز ترا تکذیب میدارد ای منکر بعث بعد پس از ظهور ادله
و حضور آیات بدین روز جزا چه چیز ترا کاذب گردانیده بسبب دین و انکار بعد از لسانا آلیس الله بأحکم الحاکمین حکم کننده بحق
بتحقیق و یقین که او احکم الحاکمین است در هر چه کند فرماید از تعذیب کفار و غیران پیغمبر گاه خواند آلیس الله باحکم الحاکمین گفته بلی و انا علی ذلک من الشاهدین
از شاهدان مشهور است که معنی آیه آنست که ایجاد آیا نیست خدا اعلم الحاکمین در حکم کردن میان تو و فعل تکذیب سورة العلق تسع عشر آیة مکیة ابی بن کعب پیغمبر
روایت کرده که هر که این سوره را بخواند همچنان است که جمیع سور مفصله را خوانده و هر که در لیلة القدر یا در روز عید شهید مرده باشد چون ختم سوره والتین
باسم سامی خود گرداند این سوره نیز مفتتح ساخت خود فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک اکثر مفسران بر آنند که اول چیزی که بر رسول نازل شد
این است از اول این سوره و نزد جمعی فاتحة الکتاب نزد بعضی دیگر سوره مدثر و در روایتی که در بدایة کار رسول فرمود که در بیداری وقتی
شک و چون تنها بودی ندا باو رسید که بگو که در کوه حرا تکیه زده ناگاه جبرئیل را ظاهر گشت و گفت یا محمد من جبرئیل و تو رسول خدائی آنگه
گفت اقرأ حضرت گفت ما انا بقارئ من خوانده نیستم مرا بگرفت و بفشرد تا دو نوبت مرا بفشرد من بترسیدم و بت گرفتم و لرزه بر اعضای من افتاد در جهان خدیجه رفتم
جامه بر من افکند من بخفتم یکی جبرئیل آمد و ندا کرد یا ایها المدثر او در دفعه جبرئیل بیامد من خواستم که خود را بیندازم او مرا بگرفتی و دفعه نوبت را این
معنی خبر کردم گفت در آنحال خود را میندازی و بخدا گویند یاد کرد جبرئیل آمد و گفت بگو اقرأ گفتم چه بخوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین تا آخر سوره بخواند و گفت بگو لا اله الا الله من نزد و مقرآمدم و صورت حال را گفتم گفت مژده باد ترا که من گواهی میدهم که تو آنکسی که حسنی بن مریم
بعلم تو مژده داده و تو مثل موسی پیغمبر و در آنست که بحق الهامی شوی و در روایتی که آنحضرت فرمود که جبرئیل از زیر چهره خود نامه از سر بهشت بیرون
آورد و نزد من انداخت و گفت بخوان گفتم خوانده نیستم جبرئیل مرا ضم کرد بخود و منضم ساخت چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم آنگه مرا رها کرد
واقع شد بعد از آن مرا گذاشت این لیله بر من خواند که اقرأ باسم ربک بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کنند آنرا باشیء یا استعانت کنند بنام پروردگار خود الذی
خلق آنخدائیکه بیافرید همه چیزها را یا خلق کرد آدم را از خاک و فرمود که خلق الانسان خلق کرد آدمیان را من علق از خونها بسته بعد از آنکه نطفه بود
اقرأ آنکه او برای عبادت است یا اول امر است بقرائت برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ و ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم
بیشتر از همه کریمان چه هر نعمتی که هست از جانب اوست الذی علم آنخدائیکه آموزانید نوشتن را بالقلم تا علم را ضبط کنند و یا غایبان را آگاه
دهند و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس علم الانسان بیاموخت جنس آدمی را ما لم یعلم آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا
بسبب لایل و خلق نوی و نزول آیات یا مجمل را تفصیل را و از احکام شریعت آنچه میدان دانا نبود که علمک ما لم تکن تعلم کلا باز ایست ای جماعت بعضی
از جحود و کفران خود ان الانسان بدرستیکه آدمی لیطغی هر آینه از حد بیرون میرود و گردنکشی میکند ان رآه استغنی بجهت آنکه دید
است خود را که بینیاز شد بغنی و انکر کشته بکثرت عشیره و اموال بمرتبه قوه بعد از آن بطریق التفات خطاب با ایشان میکند از روی تهدید و تحذیر
و عاقبت طغیان و مبغوض ایذان الی ربک بدرستیکه بسوی آفریدگار است الرجعی بازگشتن همه خلق پس طاغی و کافر نعمت برای خود خواهد
دید آنگاه حال کار چنین باشد چگونه آدمی مال سبب طغیان شود و عبادت حضرت کذارد ارأیت آیا میبینی تو الذی ینهی آنکس را که باز میدارد
عبدا بنده کامل را یعنی محمد اذا صلی در وقتیکه نماز میکند از خاصل که حقیقت بر طریق تعجب خطاب بحبیب خود میکند که ایمحمد خبر ده بمن شخصی
که منع صلوة کند حال او نزد خدا بر چه وجه باشد ارأیت آیا نمی بینی تو ان کان اگر بنده باشد منهی از نماز علی الهدی
بر راه راست او امر یا فرماید خلق را بالتقوی بپرهیزکاری از ما و توان داشتن از آن ارأیت آیا نمی بینی ان کذب اگر تکذیب کند ابوجهل مر آنرا
مطلق بحق خود او و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان چه نوع عذاب باشد در آن جهان الم یعلم آیا نداند است ابوجهل یعنی دانا نیست که مستوجب
بان الله یری بانکه از روی تحقیق خدای بیند فعل او و مطلع است بر احوال شنیعه او و مقرر ابن جوزی خواهد داد او را و روایت اند که نوبتی دیگر حضرت
نماز میکرد ابوجهل پرسید و گفت ایمحمد نه مرا از نماز نهی کردم آنحضرت او را تهدید بسیار کرد ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از اهل
وادی بزرگتر است و بیشتر از آنست کلا باید باز ایستد آن کافر جاهل که ابوجهل است یا خطاب است که لئن لم ینته اگر باز نایستد
ابوجهل از ایذای محمد و از نهی او لنسفعا بالناصیة هر آینه بگیریم و بکشیم بموی پیشانی او را و او را بسختی و تنگی بدوزخ کشیم
ناصیة کاذبة خاطئة و بگیریم و بکشیم موی پیشانی کسی را که دروغ گوید و خطاکار یعنی ابوجهل و مجازی تمام او را بدوزخ سوزان کشیم فلیدع
ناديه پس باید که بخواند اهل مجلس و عشیره خود را تا یاری او دهند سندع الزبانیة زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را که ملائکه غلاظ

غلاظ و شداد بر برای هر دو تا او بدوزخ كَلَّا باید که ابو جهل از این قول باطل خود باز ایستد که چنان است که او تصور میکند لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را
در ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت قدم باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدا را یعنی بر سجود خدا استمرار نما را دانست که بر نظام نماز گذارده وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو
بر درگاه خود بوسیله طاعت مرا و منزلت و مکانت از مسعود از پیغمبر نقل کرده که وقتی بنده بسجده برود کار خود را قرب باشد که در سجده باشد و این سوره
افتتاح است و باجماع علما امر بطریق وجوب است هم بر قاری و هم بر سامع سُورَةُ الْقَدْرِ خَمْسُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از پیغمبر
روایت کرده که هر که این سوره بخواند هم چنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و لیلة القدر را دریافته و هر که ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او
نویسند بدانکه چون حقتعالی ختم سوره العلق نمود بامر بسجود و تقرب بجانب او افتتاح این سوره کرد یعنی بذکر لیلة القدر که تقرب در آن بیشتر است از سایر ایام
و سایر ایام سال و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثعلبی در تفسیر خود از وهب بن منبه روایت کرده که ولی خدا خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی
بود شمعون نام هزار ماه سلاح پوشیده بود و در راه خدا جهاد میکرد اصحاب گفتند ما با ابن عمر گوئیم چنین دلی چگونه توانیم رسید حقتعالی
فرستاد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را از لوح محفوظ بدنیا فِي لَيْلَةِ در شب قدر بود یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان
دنیا آمد و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه و سوره و سوره بحسب مصالح آورد و این قول معظم مفسران است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا آگاه
کرد باید که بدانی ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی دانی تو بقدر و عزت و شرف و غایت فضل و منتهی علو قدر آن نمیرسند و بجهت مزید قدر
و شرف و عزت این شب است که هر که در او طاعت کند عزیز و مشرف گردد و عملی که در او واقع شود نزد خدا با قدر بود و یا هر چیز که در این شب احیا زنده
کرده گویند لیلة القدر بجهت آنست که در این شب از نزول ملائک زیاده گردد تا از لشکر رسول الله ذی قدر بر دست ملک تقدیر
و گویند قدر بمعنی قضا است یا قدر بمعنی تنگیست چه زمین در آن شب بر ملائک تنگ گردد از بسیاری ایشان که بر زمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر
بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل یعنی شمعون و شمعون در آن جهاد کرده باشد هر کسی که از آن بابد و نظاهر بود او زود و حق تعالی
خود خطاب کرد که من ترا بشیء داده ام که تو و امت تو اگر در ابشب بیاده بروند شاید بهتر باشد از هزار ماه که شمعون با کفار جهاد میکرد گفته اند
که در بنی اسرائیل عابدی را نام برد که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیدند و طرفة العینی در او غافل نشدند مجوس ذکریا و حزقیل و یوشع بن نون صحابه از این
عجب بماند این سوره آمد تا هر که شب قدر را در شب هزار ماه عبادت ایشان است بیابد دانست که علما در این شب اختلاف بسیار است چه ایشان بر
کشف قدر ماه رمضان است و در لیالی آن اختلاف کرده اند آنچه مشهور است نزد علما از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بیرون نیست و اصح اقوال
آنست که آن در عشر اخیر رمضان است و از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله امل خود را در عشر اخیر رمضان بیدار میکرد و بعبادت
مرتب میپیوست و میگفت شب قدر در این ده شب طلب کنید و نزد اکثر علما آن شب بیست و سیم است و اخبار اهل البیت همین است و عیاشی باسناد
خود روایت کرده از ابی جعفر ع که فرمود لیلة القدر در دو شب است شب بیست و یکم و بعضی خاصه شب بیست و هفتم را شب قدر دانند و این قول نزدیک
بصحت نه پیوسته و حق تعالی بنده محمد را امر بدعا در این شب قدر در یکی از دو جا که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود آید و میکائیل با هفتاد هزار
و بنوای احمد بیاورند و از آنجا تا دنیا باشد یکی بشرق و یکی بغرب یکی بزمین و بر لوای احمد نوشته باشد که امر مدینه و رب غفور و هیچ خانه نباشد
که فرشتگان نروند و سلام نکنند مگر خانه که در او سگ یا خوک یا خمر یا جنب از حرام یا صورت مجسمه در آن خانه باشد و سلام ایشان با اهل ایمان باشد چنانکه
پیغمبر فرماید که تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین وَالرُّوحُ و فرود آید با ایشان جبرئیل فِيهَا در شب قدر اصح آن است که فرشتگان که ایشان را غلاف آسمان
بالای زمین هست فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اشعار بجلد و رقت قلب و اشک چشم باشد حاصل
که بجهت شرافت این شب ملائکه و روح فرود آیند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان آفریدگار خود مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از جهت هر کاری که حق تعالی قضا فرموده است هر کاری از خیر
و برکت و بهاء ذی و ذی حال که بدان حکم فرماید سَلَامٌ هِيَ تقدیم خبر جهت افاده حصر است یعنی نیست این شب مگر سلامتی یعنی تقدیر کرده نشود در او الا
خیر بر خلاف شبهای دیگر که خیر و بلیه هر دو تقدیر میشود یا نیست این شب مگر سلام بجهت کثرت سلام کردن ملائکه در این شب بر قائم و راکع و مصلی
اهل ایمان یا سلامتست از شیاطین و وسواس ایشان چه در آن شب ممنوع باشند که ضرری در آن شب بکنند و سلامتی و برکت و فضیلت و کرامت
این شب ممتد است حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سپیده صبح سُورَةُ الْبَيِّنَةِ تِسْعُ آيَاتٍ مَدَنِيَّةٌ ابی بن کعب روایت است که پیغمبر فرمود که اگر
مردم بدانند آنچه در این سوره است و فضیلت و مثوبت اهل و مال را رها کردند و این سوره را بیاموختند و هیچ بنده این سوره بخواند
مگر که او سبحانه فرشتگان را بفرستد تا محافظت او کنند در دین و دنیا و فراموش کنند این سوره را از شرک بری باشد بدانکه چون حقتعالی در سوره
القدر بیان فرمود که قرآن حجت است در این سوره بیان میفرماید که کفاری که قبل از نزول قرآن بوده اند هیچ وقت خالی از حجت نبوده اند و میفرماید
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب و مشرکان پیش از آنکه حضرت رسالت مبعوث
شوند گفتند ما باز نمی ایستیم از دین خود و ترک آن نمیکنیم تا آنکه پیغمبر موعود که در توریة و انجیل مکتوب است مبعوث گردد یعنی حضرت محمد ص وَالْمُشْرِكِينَ
و از مشرکان که عبده اصنام بودند مُنْفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر و معصیت بود و عناد حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که آمد بدایشان
حجت روشن یعنی پیغمبر یا قرآن که مبین حق است یا سایر معجزات وی چنانکه میفرماید که آن حجت بینه است رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ فرستاده خداست يَتْلُو
میخواند بر ایشان صُحُفًا مُطَهَّرَةً صحیفها پاکیزه از کذب و بطلان یعنی قرآن و تسمیه قرآن بصحف جهت آنست که آن جامع اسرار جمیع صحایف است فِيهَا
در آن کتب قیمه نوشتها ثبت است و درست و ناطق بحق که مواعظ و احکام است خلاصه معنی آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا

پیغمبر تو بیامد و ایشان را بدین خود خواند و بآیات از شما فرمود بعضی از ایشان بشرف ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند
در شان پیغمبر تو الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده اند کتاب توریة و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر بعد از آنکه آیات
آمد حق مبین که محمد است یعنی پیشتر از بعثت آن حضرت همه مجتمع شدند بر تصدیق وی و بعد از آن که مبعوث شد مختلف شدند که بعضی گرویدند
و بعضی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا و مامور نشدند اهل کتاب با آنچه در توریة و انجیل است إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر بدین که پرستش کنند خدا را مُخْلِصِينَ
که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا کیش خود را از شرک و الحاد حُنَفَاءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپا دارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة واجبه را در محل خود وَذَلِكَ و آنچه مامور شدند بآن دِينُ الْقَيِّمَةِ دین
و ملتیست که درست است و استوار إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب که یهود و نصاری اند وَالْمُشْرِكِينَ و
از مشرکان که عبده اصنامند فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند در روز قیامت خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند در آن و اگر چه عذاب ایشان
در شدت و ضعف باشد یعنی عذاب اهل شرک باشد از اهل کتاب أُولَئِكَ آنگروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشانند بدترین آفریدگان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه
آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملها شایسته و پسندیده أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آنگروه ایشانند بهترین آفریدگان جزاء
پاداش ایشان که خیر البریه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها باقامت است تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر اشجار
یا قصرها جویها که بوستان بی آب مرغوب نیست چنانکه چشم هیچ آفریده ندیده باشد خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن بهشتها أَبَدًا ابد
تا ابد خلود است رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدا از ایشان بجهت توحید و تنزیه او سبحانه از ما لا یلیق و کسب طاعات و خیرات وَرَضُوا عَنْهُ
و خشنود باشند ایشان از خدا بدادن ثواب بیحساب بایشان ذَلِكَ آنچه مذکور شد از جنان و رضوان لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ برای کسیست که بترسد از عقوبت
پروردگار خود یعنی از مخالفت آن جناب نماید عبوجبا مثوبات اشتغال نماید و روایت میکند از عباس که چون این آیه نزول یافت حضرت رسالت خطاب کرد بشاه
اولیا و فرمود که علی مراد بخیر البریه توئی و شیعه تو و چون روز قیامت حقتعالی خلق را بر انگیزد در آن روز تو و شیعه تو از خدا راضی و خشنود باشید و حقتعالی
از شما خوشنود باشد یا علی دشمن تو و اعدای تو بخشم شوند ایشان مغضوبان و مقهوران باشند سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ ثَمَانٍ آیات مدنیة ابی بن کعب پیغمبر
روایت کرده که هر که این سوره را چهار بار بخواند همچنان باشد که تمام قرآن تلاوت کرده باشد و هر که در نوافل اذا زلزلت بخواند حق تعالی او را بسلامتی زلزله
گرفتار نکند و از صاعقه و فتنه دنیا هلاک نشود و چون بمیرد مامون شود بدخل شک در بهشت بدانکه چون حق تعالی خبر سوره لا بینه نمود به بیان حال مؤمنان
کافر را امتناع این سوره فرمود بیان وقت آن و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده کرده شود زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدنی
که مقرر است نزد یک تخت اولی یا ثانیه وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ چون بیرون آورد زمین أَثْقَالَهَا بارهای یکان خود را که اجساد اموات در قبرها و کنوز است
وَقَالَ الْإِنْسَانُ و گوید آدمی یعنی کافر منکر بعث و یا همه مردمان بعد از مشاهده این حال از روی تعجب و تفکر گویند که مَا لَهَا چیست مر زمین را که همه مزلزل
شده و پوشیده های خود را آشکارا میکند يَوْمَئِذٍ در آن روز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بزبان حال و استعداد آنست که حقتعالی بآن قوت تکلم دهد یا بزبان
و گوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را یعنی خبر دهد که این جنبیدن و بیرون آوردن مدفونان بسبب خبر دهد از عملهای مردمان از مکلفان که بجا آورده باشند
از خیر و شر و این قول اشهر قولین است بِأَنَّ رَبَّكَ یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار تو أَوْحَى لَهَا وحی کند مر او را بسخن کند و دستوری دهد او را
که خبر دهد از عملهای مردمان که بر روی او واقع شده و واحدی باسانید خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر هر صغیر و کبیر از عمل خود که نماز است
کنید و خورد و آنکه دارید از زمین که آن ماورای شماست و هیچ کس بر او عمل خیر و شر نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن در روز قیامت يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ
در آن روز باز گردند مردم از مخارج خود که قبور است بموقف حساب أَشْتَاتًا پراکنده گان یعنی گروه گروه جمع نوزادان و اهل مطابقه ظلمان و مخالفان از حساب
باز گردند یعنی بعضی متوجه بهشت باشند و بعضی بدوزخ شتابند لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند عملهای خود را بر دیدن یعنی معرفت باعمال
خود پیدا کنند یا بر بینند بچشم تا نموده شوند عملهای خود را بر دیده قلب یعنی معرفت باعمال خود پیدا کنند تا به بینند بچشم سر جزای کردارهای خود را فَمَنْ يَعْمَلْ
پس هر که از اهل ایمان عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ سنگ مور چه خورد یا مقدار ذره افتاب خَيْرًا نیکی یَرَهُ به بیند پاداش خود را وَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ و هر که بکند هم سنگ مور چه خورد شر یا عصیان شَرًّا یَرَهُ بدی را به بیند و بیابد مکافات آن را که معفرت الهی شامل او نشود محمد بن کعب گفته که
معنی آن که هر که در دنیا مثقال ذره نیکی او کافر باشد جزا یابد در مال و نفس و فرزند تا چون از دنیا برود دلو را هیچ چیز نبود و اگر مثقال ذره بدی کند
و او مؤمن باشد در دنیا عقوبت یابد در نفس و مال و اهل تا چون از دنیا مفارقت کند او را هیچ بدی نباشد در جزا است که چون این آیه نازل شد صحابه عرض
کردند یا رسول الله این کار بعظم است که بر مثقال ذره از عمل که از ما صادر شود حساب کنند فرمود که مکافات دنیا در برابر مثاقیل شر شما است تا مثاقیل خیر شما
است تا روز قیامت بشمار هند سُورَةُ الْعَادِيَاتِ ثَمَانٍ آیات و هی مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی
او را در قیامت با امیر المؤمنین ع مبعوث سازد و از دقائق بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ابو عبد الله صلوات الله علیه و جمعی کثیر از مفسران در سبب نزول این
سوره فرموده اند که جماعتی اعراب از بنی سلیم نزدیک مدینه آمدند و در وادی رمله جمع شدند و غرض آن که شبیخون کنند بر حضرت و بر مسلمانان
از آنجا رسانند حضرت علم با بوبکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام بجانب او فرستاد و چون ابوبکر با لشکر آن وادی رسیدند ایشان آغاز جنگ کردند ابوبکر
بترسید و روی بهزیمت نهاد و از هزیمت او جمعی از مسلمانان بقتل آمدند حضرت روز دیگر علم بعمر بن خطاب داد او نیز رفت و روی بهزیمت نهاد و جمعی مسلمانان
بقتل رسانیدند حضرت بسیار متالم شد فرمود که حضرت شاه اولیا را بخوانید حضرت شاه اولیا علیه التحیة و الثنا حاضر شد فرمود یا علی این علم را

بکر و بجانب قله متوجه شود و ابوبکر با جمعی بخدمت حضرت روان شدند حضرت در اول صبح خود را بآن جماعت نمایند و آغاز جنگ کرد بعنایت الهی زبرکاران
انفاس حضرت مسالک الرنا مبارزان غالب شد بعضی را مقتول ساخت و برخی را اسیر گردانید و متوجه مدینه شد مهتر عالم را باستقبال آنحضرت بیرون آمد حضرت
ایشان را رکب فرمود و دکاب آنحضرت را بوسه داد حضرت بوسه را گرفت و حضرت مسالک در حق او دعا فرمود که تا علی اکبر را اندیشه کرامی
بودی که ناگاه در شان تو غلو کنند و در محبت تو مبالغه نمایند چنانکه امت عیسی در حق او غلو نمودند و گمراه گشتند مرا نیز در شان تو امروز
سخن میگفتم که مرا خاک میکند شبی خاک اقدام ترا بر میداشتند و از آن استشفا مینمودند یا علی بمرکب خود سوار شو که خدا و رسول از تو راضی شدند در
آن وقت که حضرت شاه ولایت بر سلم خالد شد این سوره نازل شد که وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا سوگند بدوندگان غازیان که بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا از نفس با آنکه نه صهیل
بود فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا پس سوگند بیرون آورندگان آتش از سنگ قدحا خود یعنی اسبانی که سم بر سنگ زنند و از آن آتش جهد فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا
دمندگان آتش جهد هم چنانکه از آتش زنند فَالْمُغِيرَاتِ پس سوگند باسبان غارت کننده صُبْحًا در وقت سپیده دم فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا غبار برانگیزانند
کنند اموال اعدا را و چون سبب غارت کردن عدو اسبانند چنین گوید که آنها غارت کنانند و غارت بمعنی سرعت نیز آمده یعنی سوگند باسبان
که کنند در وقت غارت کردن فَوَسَطْنَ پس برانگیزند بوقت سپیده دم نَقْعًا غبار در آن قبیله دویدند و شتابیدند فَوَسَطْنَ پس بیاری
درآمدند بوقت صبح جَمْعًا گروهی را از دشمنان دین که بنی سلیم اند جواب قسم این که إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستیکه آدمی یعنی ابولهب و تابع او که از جنس آدمیان
مردمان می کنند یا مطلق کفار لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس است حسن گفته که کنود آنست که مصایب را بشمرد و نعمت را فراموش کند
کفر نعمت کند و در حدیث آمده که الکنود هو الذی یاکل وحده و یمنع رفده و یضرب عبده یعنی کنود آنست که تنها خود بخورد و عطا ندهد و بنده را زند و فضیل
عیاض گفته که کنود آنست که بیک مصیبت همه نعمتها را فراموش کند وَإِنَّهُ بدرستیکه آدمی عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ بر آنچه مذکور شد مر آنرا حاضر
وَإِنَّهُ و بدرستیکه آدمی لِحُبِّ الْخَيْرِ بجهت دوستی مال و انفاق بر آن لَشَدِيدٌ مر آنرا سخت است یعنی بخیل است و مسالک او بر آن دلیل است
حق تعالی بر طریق تهدید و وعید میفرماید که أَفَلَا يَعْلَمُ آیا پس نمیداند آدمی إِذَا بُعْثِرَ چون برانگیخته و زنده گردانیده گردد مَا فِي الْقُبُورِ آنچه در گورهاست
یعنی اموات و حُصِّلَ و حاصل کرده و جمع گردانیده شود در صحف یعنی ظاهر سازند و از آن ما فی الصدور و آنچه در سینه هاست از خیر و شر تمیز کرده
شود آنچه در صدر داشتند نیک و بد إِنَّ رَبَّهُمْ بدرستیکه پروردگار ایشان بِهِمْ با ایشان یعنی با اموال و افعال ایشان يَوْمَئِذٍ در روز قیامت لَخَبِيرٌ
هر آینه آگاه و داناست و معنی علم او بحال ایشان در روز قیامت مجازات اوست مر ایشان را بر مقابله اعمال ایشان سوره القارعة احدی عشر آیه
مکیة است مرکبه از حضرت رسالت روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از روی اعمال او و اگر آن با وسازد بسم الله الرحمن
الرحیم الْقَارِعَةُ ساعت با حالت کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست ساعت کوبنده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا آگاه ساخت ما بدانی ما الْقَارِعَةُ چیست
کوبنده مراد روز قیامت است يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ روزیکه باشند مردمان از شدت دستخوش كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند پروانه های پراکنده در کثرت و ذلت
و ضعف و تطایر بدواعی از جمیع جوانب وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از فعل از روز كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ مانند پشم رنگین که زده شده باشد بجهت تفرق
اجزای آن پس تفصیل حال مردمان میکند در آن روز بقوله فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس اما هر که گران باشد مَوَازِينُهُ اعمال و وزن نمایند آن را بر اعمال
پس در آن روز نمایند آن را بر انواع حسنات و اوزاع باشد فَهُوَ فِي عِيشَةٍ پس او در زندگانی باشد رَاضِيَةٍ پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ و اما هر که سبک باشد
مَوَازِينُهُ اعمال و وزن کرده او یا میزان کردار او بنا که حسنه نباشد یا سیئات او راجح باشد فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس مادر او در دوزخ هاویه است
در کتاب تیسیر هر دو کلمات دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا آگاه کرد ما هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی است که گرمی و سوزش او بغایت رسیده
مرویست که عمق او بر وجهی است که چون اهل دوزخ در آن اندازند هفتاد خریف بقعر آن رسند و بعضی گفته اند که مراد از میزان صحایف اعمال و وزن خواهند کرد
هر کدام راجح باشد حکم آن را باشد و اگر هر دو مساوی باشد حق تعالی بفضل خود نظر رحمت میکند و صاحبش را ناجی میسازد و بهشتش در آورد سوره التکاثر
ثمانون آیات مکیة ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی حساب او نکند و از ابو عبد الله روایت است که هر که این سوره
بخواند در فریضه ثواب صد شهید برای او بنویسند و اگر در وقت خواندن از نسل قبر محفوظ باشد و خواننده این سوره را بیست هشت بار بسم الله الرحمن
الرحیم از قبیله مردی است که همیشه گفتند ما از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان اکثر از آن قبیله دیگر و باین مشغول بودند تا آنکه بر منافر کفر و ضلالت مردند حق تعالی
این سوره در باره ایشان فرو فرستاد که أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول گردانید شما را مفاخرت بر یکدیگر بسیاری قبیله و عشیره و اطاعت و ذکر آخرت حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ
تا بحدیکه زیارت کردید یعنی مدید گورستان و مشاهده کردید گورهای خود را یا بتکاثر اولاد و عشیره مشغول شدید تا آنگاه که بمردید کَلَّا چنان نیست که
ممن غافل صورت دنیا شوید آخر را فراموش کنید چه عاقبت این وبال و حسرت است و تاسف و ندامت را حق که سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید خطای
خود را و بدانید که مشاهده اما بیک شدید عظیم کنید ثُمَّ كَلَّا پس باید که از این باز ایستید یا حقا سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید خطای
تکاثر و تفاخر را چون قدم در دوزخ نهند و بشناخت خبر دادید و مشاهده عذاب کنید اهوال منکر و نکیر و نشانش فرا دو یابید بعد از
آنکه مبعوث گردید تا بجای اعمال و ثواب و عقاب کردار و انواع نکال و عقوبات دوزخ را بنظر در آورید و بسلسله عذاب در کشیده شوید و بنیرجهنم میان
در تنبیه میفرماید که کَلَّا چنان است که بکثرت مرده و زنده خود تکاثر کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهوال و عقاب بعلم
الْيَقِينِ همچون دیدن چیزی بیقین بچشم و بیگمان یعنی دیدن بچشم دل بدانید لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ هر آینه ببینید دوزخ را ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ پس هر آینه
ببینید دوزخ را بآن بچشم یقین و بیگمان در دوزخ را مشاهده کنید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر آینه سؤال شوید يَوْمَئِذٍ در آن روز بعد از محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از

از نعمتها که بدان مشغول شدید و از عبادت دست کشیدید پس معنی آنست که ایمنیا شما مکلفان پرسیده خواهید شد از فرمودهٔ که بشما داده اند و از
قول حضرت رسالت که سه چیز است که بنده را از آن سؤال نکنند خرقه که بدان عورهٔ خود را پوشیده باشد و نان دیزهٔ که گرسنگی خود را بان دفع کرده
باشد و خانه که خود را از سرما نگه داشته باشد و از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که مراد باین نعمت ولایت امیر المؤمنین علی است
که فاطمه نعمت بالنشر و بیا از این آیه است که اتمت علیکم نعمتی و در عیون الرضا از امام علی بن موسی الرضا روایت است که حضرت فرمود که مراد از این نعمت سرد است
نه سایهٔ خنک و نه خواب خوش و نه طعام پاکیزه و مجاز هم چنانکه اهل خلاف گفته اند زیرا که خوشبوانه سؤال نکنند بندگان را از آنچه بفضل خود بدایشان
انعام کرده باشد و بر منت نهد چه امتنان منعم از خلوقات قبیح است پس چگونه از آنست بخالق توان زاد ولیکن مراد از نعم در این بر دو شیء ماست که اهل بیتیم
و دوستی ما را حق تعالی سؤال کند بعد از توحید و نبوت زیرا که هرگاه بنده با این دو وفا کند او را بروضهٔ رضوان رسانند پیغمبر ما امیر المؤمنین ع را گفت یا علی
اول چیزی که بعد از مرگ سؤال کنند کلمهٔ شهادتین باشد و ولایت و محبت تو پس هر که باین اقرار نماید و اعتقاد کند بنعیم ابدی و سعادت سرمدی رسد سورهٔ
العصر ثلث آیات مکیة ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سورهٔ والعصر بخواند خدای تعالی خلق او بخیر کند و او را با صابران و اصحاب حق حشر کند و
او را بیامرزد و هر که در نوافل قرائت کند بدفعات روی از نوازنی بوسیم الله الرحمن الرحیم والعصر سوگند بعصر پیغمبری یا بعصر پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله که افضل اعصار است و یا بجماعت روزه کار و یا بنماز عصر که صلوة وسطی است و بر هر تقدیر جواب قسم این است ان الانسان لفی خسر الا الذین
آمنوا بدرستیکه آدمی زاد در زیان کار و هست بسبب صرف عمر در مطالب ناپایدار و سود مقاصد بی اعتبار بغیر جمیع ادیان زیان کاری تا ضد مگر
آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای پسندیده زیرا که هر روزی و شبی که بر ایشان گذشته بسزا یعنی خود اکتساب
درجات از درجات جنان کرده اند و اجتناب نموده اند از سیئات و تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق بآنچه ثابت و راست است از اعتقاد و عمل که خلل
نباشد عقلا و شرعا انکاران چون توحید و طاعت و اتباع کتاب و رسول و زهد در دنیا و رغبت در عقبا و تواصوا و وصیت نموده اند یکدیگر را
بالصبر بصبر بر تحمل مشاق طاعت از معصیت ابی بن کعب گفته که من تفسیر این سورهٔ را از رسول پرسیدم فرمود والعصر سوگند است بآخر روز زیرا که ابو جهل در بیع
تجارت مکر مؤمنانرا که عمل صالح کردند یعنی اهل بیت من که علی بن ابی طالب است و اطهار او علیهم السلام و شیعیان ایشان سورهٔ الهمزة ثلث آیات مکیة
ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سورهٔ را بخواند خدای تعالی بشمار همه استهزا بمحمد و اصحاب او کرده اند حسنه از برای او بنویسد
و هر که در فرایض خود قرائت کند روزی از آن ذلیل گردد و روزی از آن شود بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس بن شریق بحضرت رسول الله گفت ذ
خود ولید پلید چون رسول گذشتی بچشم و دست بر او طعنه زدندی خوشتر کردار ایشان فرمود ویل لکل همزة لمزة وای مر هر غیبت کننده
در خفیه طعنه زننده در مواجهه و نزد بعضی معنی عکس است و بر هر تقدیر میفرماید که جامع این صفت الذی جمع مالا آنکسی است که گرد
کرد مال را و عدده و شمرد آن را مرة بعد اخری یا شمارهٔ از آنگاه داشت بجهت شدت محبت و فرط تعلق او بان یحسب می پندارد ان ماله آنکه جمع
کرده و تعدید نموده او اخلده جاوید خواهد ساخت او را در دنیا و بجهت آن او را دوست میدارد و یا پندارد او را که حب مال او را از موت خلاص
خواهد ساخت یا اصل او را از او خواهد گردانید کلا چنین است آنکه پندارد او است انکه بدانکه مال او را در دنیا یا که حقا لینبذن فی الحطمة
هر آینه انداخته گردد در حطمه یعنی در آتشی که حطم و کسر هر چیزی کند و این نام درکه است از دوزخ وما ادریک ما الحطمة و چه دانا گردانیده ترا
تا بدانی که چیست آتشی که خاصیت دارد بعد از آن تفسیر آتش میکند نار الله الموقدة یعنی حطمه آتش خداست که بر افروخته شده و هر چه خدا بر افروزد دیگری
نتواند که او را فرو نشاند التی آن آتش که تطلع علی الافئدة بر آید و غالب گردد بر دلها یعنی از همه اعضا و اطراف او در گذرد و بمیان دل و دلها رسد
بدرستیکه آن آتش علیهم مؤصدة بر کافران فرو بسته شده یعنی همچنانکه در هر چیزی فرو بندند آتش بر کافران و معاندان فرو بسته شود فی عمد
ممددة در ستونها کشیده شده یعنی همچنانکه ستونها را بر دنها میکشند و آنها را بر ستونها محکم میکردانند همچنین آتش را بر کافران فرو بندند بدانکه
سوگند که در دنیا آن مخلد و جاویدان بمانند و هرگز از آن خلاصی نیابند سورهٔ الفیل خمس آیات مکیة ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که
هر که این سورهٔ را بخواند حقتعالی او را از خسف و مسخ و خدیع ایمان ایمن گرداند بسم الله الرحمن الرحیم در روایت صحیح وارد گشته که ابرهه بن صباح اشرم که ملک
حبشه بود قصد هدم کعبه کرد و سبب بود که در عهد نوشیروان که شاه خیبر بود جمعی از نصرانیان که ممر ایشان عبد الله قاهر بود و بر طریق اتفاق کدار
با آنجا افتاده بود بدین نیت و ترغیب خود ایشان بنا کردند بعضی را بسوخت و یکی از ایشان اوس بن نواس بخواب دید که خوب داشت بران
نشسته بکرسی و نزد قیصر روم رفت و این قصه را بعرض رسانید و خواست که ایشان انتقام بخواهد قیصر گفت مشاور داشت و نمیتوانم که بان طرف بروم
اما قاصدی بملک حبشه نویسم که بزودی ماست تا ترا اعانت نماید چون نامه ملک حبشه رسید مرکب را با طعام با لشکری عظیم بیمن فرستاد و ابرهه را امر کرد که ثلثی
بکش و ثلثی بیمن فرست و ثلثی از شهر را رها کن اوس با لشکر بان طرف رفته با ایشان قتال کرد لشکر ذو نواس منهزم شدند و ذو نواس روی بطرف بحر نهاد و بیمن
در آمد و کیفیت حال بملک حبشه اعلام کرد ملک حبشه این صورت را بنجاشی اعلام کرد که با لشکر خود هم آنجا باش و بعد از مدتی ابرهه با ذو نواس نبرد نمود و با او
بکشت و این خبر بنجاشی رسید خشم گرفت و نامه بابرهه نوشت که چه کس ترا امر کرده بود که با ذو نواس حرب کنی و مرا بکشی والله که لشکری بفرستم که سر ترا و خاک
مملکت ترا بشهر خود در آورم ابرهه چون نامه را بخواند در حال بفرق و ناموی سر خود را تراشید با پارهٔ خاک ندامت بنجاشی فرستاد و نوشت که من بنده
توام و این مملکت را برای تو محافظت میکنم بنجاشی شاد شد و از ملاقات او بان تفویض نمود در صنعا کنیسه بساخت در خام و در و دیوار آن را بزر و جواهر
مرصع و مزین گردانید و بلقیس نام نهاد و بنجاشی نامه نوشت که من بنام تو کنیسه ساختم و مردم زبان را منع نمیکنم اید هست که مردم ما کعبه را بگذارند و بدان

جانب یمن بخاشی شاه نجاشی یکی از بزرگان خود را که مکنیه مشهور شد با دو هزار مرد با آلت و ادوات بنا کرد بیت محکم الوده ساخت و از ترس خود را
والطاغ غازی منتشر شد و مردم از طوفان منقرض شدند ابرهه غضب شد لشکر جمع کرد با پیلان قوی هیکل بقصد تخریب حرم محترم مکه معظمه شد
و پیل محمود را چون کوه بود با خود برد و بطرف بلاد از بلاد عرب که میرسید با پادشاه آن بلاد به میکرد و او را میگرفت و میخواست که بکشد ایشان میگفتند که ما را
مکش که در این کار که عزم کرده ما مدد تو میکنیم و اول کسی که با وی قتال کرد دو نفر بودند از ملوک یکی جد بکر خشم نفیل و چون بطایف آمد مسعود بن معتب
با اهل طایف بیرون آمد و گفت که خواهی دلیلی بفرستیم تا ترا بخانه کعبه راه نماید گفت چنین باشد پس مردی را با وی فرستاد بنزدیک مغمس رسید و جان بمالک
دوزخ سپرد بالفعل مردم را پیش از خود بمکه فرستاد تا اخبار را غارت کنند و بیاورند و جمیع مال حوالی مکه را جمع کرد و هفتصد شتر عبد المطلب را بگرفت
شخصی را نزد عبد المطلب فرستاد که من آمده ام که خانه کعبه را خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم عبد المطلب گفت بیایم و جواب تو بگویم پس با چهل از اولاد
و اقارب نزد کان قوم با تحارف دو نفر که ذا الشجر بود با ابرهه گفت ایملک عبد المطلب سید قریش است و در عرب او را مثل و مانند نیست و بزرگی
بی همتا است بدیکه حرمت او را نگه داری و جایی که لایق مرتبه او باشد او را بنشانی این بگفت و با عبد المطلب ملاقات کرد و پیش از ابرهه رفت و ابرهه چون
او را بدید وقعی عظیم و هیبتی در دل ابرهه نشست از تخت بزیر آمد و او را بالای دست خود بر تخت نشانید و بدو دانوی ادب نشست و مترجم را طلبید
گفت او را بپرس که چه کار دارد عبد المطلب گفت ملاقات سلطان مقصد شتر مرا بر دهد التماس نشست که بفرماید تا باز دهند ابرهه مترجم را گفت این
سخن از این مرد عجیب است من آمده ام که خانه که دین ایشان است و بدان سجده میکنند خراب کنم او از آن هیچ چیزی نمیگوید و التماس میکند که شتران خود سؤال میکند
مترجم این را بگفت عبد المطلب گفت انا رب الابل من خداوند مالم و طلب مال خود آمده ام و البیت لها رب یمنعه خانه را خداوندیست که آنرا
نگاه میدارد و منع میکند یا خواهد کرد ابرهه از این سخن ترسان و هراسان شد شتران را باز کرد عبد المطلب شتران را بگوی فرستاد و خود روی بمکه
نهاد و با قریش گفت بشتابید کوه ها و بیابان را مفر نه بینید پس بیامد حلقه خانه کعبه را بگرفت و گفت بار خدایا خانه خود را از دشمنان خود حمایت کن و از دست
حفظ خود نگاه دار پس بر دیوار آمد و در جانی متوری شد ابرهه روز بکسبه بجا آورد فردای آن جنگی بفیل که سید حشم بود بیامد و سر و گوش پیل محمود را بخاری که پیش
روی پیلان بود اگر از پیلان برنشستی با او گفت ای فیل محمود میدانی که این جا چه جایست این حرم خداست نخواهد که کردی که بهلاکت ابدی گرفتار
کردی این بگفت و روی بیاران کرد پس پیلبان هر چند مطرقه بر فیل محمود میزد یک قدم پیش نمیرفت و فیلان بر جای خود ایستاده بودند در آن وقت طلوع آفتاب
بود حق تعالی از جانب دریا مرغان فرستاد بر شکل خطاف و با هر یکی سه سنگ بود یکی در منقار و دو در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود بر بالای
سر هر کس مرغی بایستاد و هر کدام را که سنگی بر سر زدندی از مقعدش بیرون میآمدی و روی بهزیمت نهادند در طلب آن ایشان میرفتند و نفیل بن حبیب و ایشان
تا راه میکردند هلاک شدند و ابرهه دردی و علتی پیدا شد که انگشتان دست و پای وی بیفتاد و چون بصنعا رسید سینه شکش اماس کرد و بخفت
پوست و روایت اشهر آنست که همه لشکریان هلاک شدند مگر ابرهه که تنها بجست و رو بجنبش نهاد و چون بیارگاه نجاشی رسید مرغ بر بالای سر او پرواز کرد
و ابرهه صورت حال را بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چه گونه مرغی بود ابرهه ماند این حال نظر بر این مرغ افتاب گفت یکی از آن مرغان است
همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سر وی انگند و هلاک شد و این برای آن بود که نجاشی تو و تمامی را بدانند و بانی اموال و این بار حواله بمنهج الصادقین
است حق تعالی پیغمبر خود را از این واقعه خبر داد میفرماید که اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ چگونه کرد پروردگار تو بِاَصْحٰبِ الْفِيْلِ بخداوندان فیل
یعنی ابرهه لشکریان او اَلَمْ يَجْعَلْ آیا نگردانید یعنی نکند کَيْدَهُمْ مکر ایشان را که در روح کیسه داشتند در تخریب خانه کعبه فِيْ تَضْلِيْلٍ در تضییع
و ابطال و گمراهی وَّاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا اَبَابِيْلَ مرغانی متفرق یعنی مرغان ابابیل در حالتیکه متفرق
بودند بر ایشان فرستاد تَرْمِيْهِمْ میانداختند ایشان را یعنی با ایشان می افکندند بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيْلٍ سنگی از گل کلین ابن عباس گوید که آن گل پخته بود
مانند آجر فَجَعَلَهُمْ پس گردانید خدای ایشان را بدان سنگ كَعَصْفٍ مَّاْكُوْلٍ چون برگ کاه خورده شده یعنی خورد در روی افتاده و نابود گردانید
یا هم چنانکه دواب آنرا خورده و سرگین کرده باشند بر مرتبه بزرگی کنایه است از استیصال ایشان و این ایراد عظیم ایات دالست بر کمال قدرت او سبحانه
چه مرغان ضعیف را امر کرد که سنگهای گلین را که مقدار عدسی بود بر سر ایشان زدند و همه را هلاک کردند چنانکه هیچ کس از وی کنار نتوانست
که یکی از نسخ راه بان حوالی بکند و حق تعالی سیل و باران بفرستاد و ایشان را متفرق ساخت و آن کنده ساکن شد سُوْرَةُ قُرَيْشٍ اَرْبَعُ اٰيَاتٍ مَّكِّيَّةٌ
ابن مردویه از پیغمبر خدا روایت کرده که هر که بخواند این سوره را حق تعالی بعدد هر که طواف خانه کعبه کند ده حسنه او را بدهد و در قیامت بر مرکبش نشانند
بهشت رود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ در بعضی تفاسیر است که قریش را برای تجارت دو سفر بود در مستا بیمن و نشتا بشام و اهل یمن و شام
مزاحم ایشان و اهل حرم و ولات بیت الله گفتند حرم را داشتند و از غارت ایمن بودند حق تعالی ایشان را بر غنیمت ایشان این سوره فرستاد که لِاِيْلٰفِ
قُرَيْشٍ برای الفت گرفتن قریش اِيْلٰفِهِمْ یعنی بجهت خوگر شدن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَآءِ بسفر زمستان وَالصَّيْفِ بتابستان فَلْيَعْبُدُوْا رَبَّ هٰذَا
الْبَيْتِ پروردگار خداوند این خانه معظمه که تکریم و تعظیم ایشان بسبب آنست یعنی چون بسبب حرم مومن گشته اند پس باید که پرستند خداوند این خانه
مذکور را الَّذِيْٓ اَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشان را و بدین دو حالت میگردانید مِّنْ جُوْعٍ از گرسنگی یعنی بعد از آنکه سبب شدة نفرت
گرسنه بودند چه ایشان را در آن وادی طعام و جیفه میخوردند حق تعالی ایشان را بوسیله این حلت اموال بیشمار و ارزاق بسیار کرامت فرمود و ایشان را از آن گرسنگی رهانید
و متنعم گردانید وَاٰمَنَهُمْ و ایمن ساخت ایشان را چه حرم محترم مِّنْ خَوْفٍ از خوف و ترس عظیم ایشان که در حوالی مکه ایمن و در نواحی سایر بلاد شام که
یکدیگر را میکشند غارت میکنند یا از خوف اصحاب فیل و از امیر المومنین علی ع مرویست که مراد از امنهم من خوف آن است که حق تعالی ایشان را ایمن گردانید از خوف آنکه

پس باید پرستند

الماعون

خلافه در میان غیر ایشان باشد و از حضرت رسالت نقل است که حق تعالی فرزندان اسمعیل را که کنانه را برگزیند و از بنی کنانه قریش را و از قریش هاشم را و از کلبی
مرویست که اول کسیکه از ملوک مکه بشام رفت هاشم بن عبد مناف بود و بعد از آن قریش در تجارت دلیر شدند تا صاحب خدم و حشم و اموال و مال گشتند
و بر جمیع اهل زمان خود فایق شدند و نام هاشم عبد العلی بود و چون از برای مردمان هشم ثرید میکرد و میگفت باطعام مردمان مینمود خصوصا در زمان
غلا و قحط از این جهت هاشم ملقب گشت سورهٔ الماعون مشتمل بر ایات مکیه است ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بیامرزد
و بر او صحت کند بهشتش را در بسم الله الرحمن الرحیم أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ یا دیدی ای محمد آنکس را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا یا بدین اسلام و
باور نمیدارد آنرا با وجود وضوح امر آن و قیام حجج بینه بر صحت آن و بعضی از مفسران بر آنند که نصف اول سوره در شان کافران است و نصف آخر در شان
منافقان و نزد کلبی این سوره در باره عاص بن وائل سهمی فرود آمده و نزد سدی در شان ولید بن مغیره و ابن جریج روایت کرده که ابو سفیان هر هفته دو شتر را
نحر کردی چون یتیمی بیامد عصا بر وی زدی و او را چیزی ندادی حق تعالی این سوره در شان او فرستاد و بعضی دیگر بر آنند که ابو جهل تکذیب میکرد و هر کا
یتیمی را بدیگر زدی و از طعام کسی خود محروم ساختی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق تعالی این سوره را انزال فرمود که آیا شناختی آنرا که تکذیب کننده
روز جزا است که گمراه او را اگر شناختی فَذَٰلِكَ الَّذِي پس آن کس است که يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع میکند بعنف و ستم یتیم را و میراند او را بشدت و خشونت و زجر میکند
يَحُضُّ و تحریص نمیکند و رغبت نمیاید اهل خود را و سایر مردمان را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نمیدهد بجهت عدم اعتقاد
او بروز جزا و چون دفع یتیم و عدم تحریص بر اطعام که دراءت و دفع آن احبط است از عدم مبالات بصلوة که از ارکان اسلام است سبب تکذیب باشد بروز جزا
فَوَيْلٌ پس سخت عذاب لِلْمُصَلِّينَ مر نمازگذارندگان را است یعنی ابن ابی و قیس ابن ابی و اصحاب او منافقان اند و مشرکان را الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ
از نماز خود سَاهُونَ غافلان و بیخبرانند و آنرا وقعی نمینهند و حساب نمیکنند بجهت عدم اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب ترک آن و بجهت دفع ضرر
و اهل اسلام و خود در نظر مردمان بشرط و آداب میگذارند و تحقیق خلوص آن نمیکنند الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار خود تا
مردمان ایشان را ثنا گویند وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و منع میکنند مال نکوه را از اهل استحقاق یعنی آنرا عیب میدانند و نمیدهند و آنکه تکذیب روز جزا اقرار
اشیا است بر صحت آن چون آن مانع جمیع دواعی خیر است و باعث جمیع اعمال شر و تعدی با مسلمانان خود از یونس بن ظبیان روایت کرده که او گفت ابو عبد الله از این آیه سوال
کردم و گفتم مراد از این وسوسه شیطان نیست در نماز فرمود مراد از این نه وسوسه شیطان نیست که آن همه کس را واقع میشود بلکه مراد اینست که از نماز غافل
شود و آنرا واگذارد تا آخر وقت و نیز از آن حضرت مرویست که مراد ترک نماز است و گاهی حضرت امیر المؤمنین و ابو عبد الله علیهما السلام فرموده اند که مراد
از آن زکوة مفروضه است و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر گفته اند که ماعون متاع خانه است که مردمان از یکدیگر بگیرند چون دیگ و کاسه و نمک و
آتش و ابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل نموده که ماعون قرض است و عاریه دادن متاع خانه گفتم یا ابن رسول الله ما از همسایها هستیم که چون عاریه بایشان
میدهیم میشکنند و فاسد میسازند اگر ایشان را از آن منع کنیم کافی باشد فرمود کافی نیست کافی آنکه ایشان او را مکسور و فاسد سازند بعضی ماعون منع
میدانند در آب نمک و آتش و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر که نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت مسکین را طعام داده باشد و شصت بنده
را آزاد کرده و اگر آب دهد چنانست که مرده را زنده کرده باشد سورهٔ الکوثر ثلث آیات مکیه است ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این
سوره بخواند حق تعالی او را از نهارهای بهشت سیراب فرماید و روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قرائت کند حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب دهد
و در تفسیر منسوب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مذکور است باشد بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستیکه ما عطا کردیم ترا خیر بسیار
که آن اولاد و اعقاب بیشمار اند و کثرت نسل و ذریه از فاطمه زهرا صلوات الله علیها یعنی خاطر شریف را اندوهگین مگردان ما ترا کثرت دهیم در عقب
و نسل که در زمین هیچ بقعه و خطه نماند که فرزندان تو در آنجا نباشند و این قصه مشهور است که بعد از شهادت امام مظلوم ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة
و السلام بغیر از امام علی زین العابدین ع از ذکور اهل بیت کسی نمانده بود و حق تعالی آنجناب را عدهٔ خود فرموده از نسل او همه عالم را پر کرد اند نقل است که یکروز رسول
با اصحاب نشسته بود ناگاه اثر خوشی بر او ظاهر شد بعد از زمانی بر بالای منبر نشست و فرمود ایها الناس بدانید که حق تعالی سوره بمن فرستاد و در آنجا نوازش بسیار
کرده گفتند آن سوره کدام است حضرت این سوره بر ایشان خواند و فرمود که کوثر چیزیست در بهشت که از شیر سفیدتر است و از مشک خوشبوتر از عسل شیرین تر
و از برف سفیدتر و خدا خواهد آنرا بدیدار یاقوت و جواهر بر کنار او نهاده و منبع آن زبرجد و خلد سدرة المنتهی است طول آن از مشرق تا مغرب هر که از وی آب خورد هرگز
تشنه نگردد و آنرا بر مردمان از آن خام نمایند چون از ایشان را چون چهارپایان دور کرده اند و دمیاطی است چون مشرکین باشند گوییم من ایها الامة امتان
خطاب بدیکه تو بمیدانی که بعد از تو ایشان چها کردند و در معالم التنزیل همین روایت نقل کرده و ساقی این آب کوثر حضرت امیر المؤمنین علی ع باشد که دوستان
خود را آب عذب باز دهد و دشمنان خود را تشنه بدوزخ فرستد و در هر تقدیر میفرماید که چون خیر دنیا و آخرت را بتو کرامت فرمودیم بر وجهی که
میشکر بگزارند ایم فَصَلِّ لِرَبِّكَ پس نماز گذار از برای خدای خود یعنی مداومت کن بر این نماز یعنی خالص از برای خدای بجهت شکر گذاری کثرت نعم او بر تو و
نماز جامع انواع شکر است وَانْحَرْ و قربان کن شتر را که خیار اموال عرب است و تصدق نمای از لحاظ حج برای خدا و بجهت مخالفه مشرکان که اهل
احتیاج را از آن منع میکنند و از ایشان باز میدارند و برای بیان شرف آن قربان میکنند این سوره شدید مقابل سوره ماعون است یعنی نقیض سلوک
اهل شرک و عناد اند اختیار کن از عطیه مرفوعست که مراد صلوة ظهر است در مزدلفه و تخریب نمودن مناسک در منا و رمی جمرات و عکس معنا عید است بقربانی نحر یعنی
نماز عید بگذار و ذبح مناسک بکن و نماز یومیه است یعنی نماز یومیه ادا کن و بجهت تشنیل بلا شوجیل بن دراج فرمود که من از ابی عبد الله پرسیدم از
از معنی نحر آنحضرت هر دو دست خود را بر روی خود آورد و در انتاج مانند عبد از آن فرمود هکذا یعنی نحر بر این معنا است از مقاتل بن حیان مرویست که ما منع

باشد حدیث کرد بمن از امیر المؤمنین علی ع که چون این سوره نازل شد حضرت جبرئیل بسید این خبر که خوشتر بمن از هر چه بر روی زمین است لیکن مرا
کرده آگاه غمناک چون تکبیر احرام گوئی دستها را بر دارد چون رکوع کنی دست شوی و سجده کنی تکبیر را بهمین کیفیت بگوئی که نماز ما و نماز فرشتگان
همین طریق است بدرستیکه هر چیز را زینتی است و زینت نماز دست بر داشتن است بتکبیر و انتظار زینت که معنی آنست که نماز بکند و سر از سجود بر
آورد چنانچه تحریر شد تو نیز اشوان شانئک بدرستیکه دشمن دارنده تو یعنی عاص بن وائل هو الابتر او است بریده و منقطع از خیر و نسل و دنیا و آخرت
که خدای تعالی از آن خبر داد چه عاص و اتباع او که در حق وی این سخن میگفتند بعقب ایشان ماند و نام او اما آثار اقتدار حضرت سید مختار و آثار فضل ایشان
ایشان را نباقی ماند و در آخرت مرتبه و منزلت نهایت قرب ایشان نزد حضرت عزت چنانچه خواهد بود که در تحت وصف در نیاید سورة الکافرون هست
آیات مکیة ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هر که قل یا ایها الکافرون بخواند همچنان باشد که ربع قرآن خوانده باشد و مردم شیطان از او دور
شوند و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن گردد و ابن جبیر از عظم روایت است که پیغمبر فرمود که ابن جبیر میخواهی که چون بسفر روی از هر چیز بد پناه خدا باشی و
نهایت تو از همه مردمان بیشتر باشد و اگر مال از همه بیشتر باشی گفتم نعم یا رسول الله فرمود این پنج سوره را و در خواندن قل یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله
و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در قرائت هر یک از این سوره ها افتتاح به بسم الله الرحمن الرحیم کن جبیر گفت مالی چندان نداشتم
چون بر قرائت این سوره ها مواظبت کردم مال و زاد من از همه کس بیشتر شد و در سفر محتاج بر نهو نشدم و هیبت و سطوت من بیش از همه کس شد و از ابو عبد الله
روایت است که قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است چون از قرائت او فارغ شد میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده و بهر مرتبه بیست و چهار
ملائکه هر که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله در فریضه از فرایض قرائت کند حق تعالی او را و پدر و مادر او را و همه اولاد او را بیامرزد و اگر شقی باشد
نام او را از دیوان اشقیا محو کند و در دیوان سعدا بنویسد و سعید بمیرد و سعید مبعوث گردد و از ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره نیست که
شیطان دشمن تر از این سوره داشته باشد بدانکه حق تعالی در سوره الکوثر ذکر فرموده که خدا بحضرت پیغمبر او را قطع امید از خیر دنیا و در این سوره امر میفرماید
او را بیزاری از ایشان میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم جمیع مفسران بر آنند که این سوره در شان جمعی از قریش نازل شد و سبب آن بود که نبیه بن حجاج
و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و اسود بن عبد یغوث زهری و اسود بن مطلب بن اسد و امیه بن خلف و غیر ایشان از صنادید قریش رسول را گفتند که بیا
صبیا با ما موافقت کن و تابع دین ما شو ما نیز تابع دین تو شویم و بکمال تو معترفیم و ما را پرستش کن تا ما نیز بکمال معبود تو پرستش کنیم تا اگر دین تو بهتر از دین
ما بوده باشد ما شریک تو بوده باشیم و زیان و از آن محفوظ شده و اگر دین ما بهتر از دین تو باشد تو شریک ما شده باشی و زیان و از آن خلاص یافته حضرت فرمود
که معاذ الله که من غیر خدا بحق را شریک سازم و دعا آن کنند پس بعضی از ایشان گفتند فهل ما از استلام کن و لمس و تقبیل آن نما تا ما مصدق تو گردیم و خدای را پرستش نمائیم
فرمود من مرتکب هیچ امری نمیشوم تا که فرمان الهی بمن نازل نشود پس اگر حکم رود که در این باب فرماید من تابع شما شوم و در استلام و تقبیل مقارن این حال جبرئیل
نازل شد و این سوره آورد که قل یا ایها الکافرون بگو ای محمد که ای ناگرویدگان خدا یکانگی را نمی پرستم لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون
آنچه را که پرستید و دانید و ما انتم و نیستید شما عابدون پرستندگان در زمان حال ما اعبد آنرا که من میپرستم در استقبال و لا انا
عابد و نیستم من پرستنده هرگز ما عبدتم آنچه پرستش کردید در ماضی و لا انتم و نیستید شما عابدون پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات
زمان ما اعبد آنچه من پرستش میکنم لکم دینکم مر شما راست کیش شما یعنی شرک که معتقدید و از آن دست باز نخواهید داشت و لی دین
مراست دین و آیین من یعنی توحید که هرگز هیچ چیز را نخواهم گذاشت ملخص معنی آنست که من پیغمبرم مبعوث بشما تا شما را بدین دعوت بجان خواهم پس اگر قبول من
نمیکنید تابع من نمیشوید مرا بحال خود باز گذارید بشرک نخوانید و بدانکه این سوره متضمن اعجاز حضرت است از جهت اخبار بامری که واقع شود از او نسبت
مستقبله که آن ایمان نیاوردن آن جماعت مذکوره است در زمان مستقبل و مردن ایشان بر صفت کفر بعد از نزول این سوره حضرت در مکه و احرام بر این جماعت
خواند ایشان بعد از استماع آن از آن حضرت مایوس شدند و ایذا و آزار او و اصحاب او رسانیدند از سر گرفتند سورة النصر ثلث آیات مدنیة ابی
بن کعب از پیغمبر خدا روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه با پیغمبر همراه بوده باشد و مواظبت نموده و از ابو عبد الله منقول
شده که هر که اذا جاء نصر الله و الفتح در نافله یا در فریضه بخواند حق تعالی او را بر جمیع اعدا نصرت دهد چون مبعوث گردد حقتعالی کتابی از جوف قبر او بیرون
آورد با دو قدر او نوشته باشد که وی را امان است از جهنم و زبانیه و حقتعالی آن نامه را طی کرده تا آنچه در او است بر او میخواند و بهشت
و در روز قیامت ملائکه گلدسته مرکب که او را بشارت دهند بانواع نعمت جنت و اضافه مکرمه را که بر جنت عدن دارد و بدانکه حقتعالی اختم سوره متقدمه را
بدین و در این سوره افتتاح نمود بظهور دین و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله چون بیاید یاری کردن خدا که ان ظفر دادن و غالب گردانیدن
تو و استیلا بر قریش یا بر تمام عرب و الفتح و بیاید فتح مکه و نزد بعضی مراد حضرت نصرت و بخشایش است که اهل ایمان را در فتح مکه و سایر بلاد شرک برای ایشان و
رأیت الناس و چون ببینی مردمان را یدخلون در آیند فی دین الله افواجا در دین خدا که اسلام است در حالیکه جماعت کثیره باشند
چون اهل مکه و طایف و یمن و خزاعه و بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی کلب و کنانه و بنی هلال و بنی تمیم و غسان و قبایل عرب بعد از نزول این سوره امر بوعده
مفتوح شده قبایل مذکوره فوج فوج گروه گروه بدایره اسلام در آمدند فسبح پس تسبیح کن و تنزیه خدای را بر نهج مقرون بحمد ربک بستایش
پروردگار تو یعنی مستبیح و حامد او باش بحمد و ثنای عبادت و ثنای او بر مرتبه انعام او بر تو بگو سبحان الله و بحمده و ثنای او کن مستغرق حال
حامد او باش بصفات اکرام و استغفره و آمرزش طلب از او چون بدلایل واضحه عصمت انبیا معلوم شد و استغفار و اعتذار بعضی نفس و مستلزم
تواضع او بحق سبحانه و شکر انقطاع او از ماسوی و یا استغفار کن از ترک اولی و یا طلب آمرزش مکن و یا غرض از این لطف باشد برای امه و یا التفات بآنحضرت

غایند در استغفار و توبه آنکسان بدرستیکه خدا همیشه توابا قبول کننده توبه است از مستغفران و تایبان و رفع درجات ایشان از ام سلمه مرویست که بعد
از نزول این سوره رسول در نشستن و برخاستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خسبیدن پیوسته میگفت سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک و تصریح فتح
مکه بروایت محمد بن اسحق و غیره بر این جمع بود که رسول در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد باین شرط که هر که از قریش خواهد که در عهد رسول آید قریش را با او تعرضی
نباشد و هر که با رسول اراده نماید که در عهد قریش رود رسول با او مضایقه ننماید پس بنی خزاعه بعهد رسول در آمدند و بنی بکر در عهد قریش و بعد از آن میان
ان دو قبیله فتنه عظیم خانه کشت بجهت خونی چند که بنی بکر بر بنی خزاعه منکر زدند چون قریش دیدند که بنی بکر در عقد ایشان در آمدند مدد ایشان کردند بنی خزاعه
شبیخون زدند قومی از ایشان را بکشتند از جمله زنی فرزند حرم بود و از جمله مقاتلان بنی بکر عکرمه ابن ابی جهل بود و سهیل بن عمرو و صفوان ابن امیه و بنی خزاعه پناه بحرم
آوردند و نوفل بن معاویه بکر گفت در حرم انتقام خود از ایشان بکشید و ملاحظه حرمت حرم مکنید که در حرم بدتر از این کارها میکنند چون در کار و غیر آن از
انواع بنا فی بنی خزاعه التجا بخانه بدیل بن ورقا بردند بدیل سید قوم بود بر در آمد و گفت امروز این عهد است که با محمد کرده اید و اکنون او را بشکستید و حرمت حرم کردید و احترام آن را مرعی نداشتید اگر نه حرم حرم خدا بود امروز شما را بتیغ سیاست هلاک میکردم و رسالت نزد بمدینه فرستاد تا ام او عمرو بن سالم
خزاعی چون بمدینه رسید رسول با اصحاب در مسجد نشسته بود نزد آنحضرت آمد صورت کار نشسته را اعلام آنحضرت کرد حضرت فرمود ای عمرو اندیشه مخور زود
مدد که من کینه شما را نخواهم و نصرت خدا نزدیک است پس بخانه بیرون رفت و گفت آب حاضر کن میمونه آب بیاورد آنحضرت از آن غسل میکرد و میگفت نصرت داده
شوم اگر نصرت بنی کعب ندهم و بنی کعب فطعه عمرو بن سالم بودند بدیل بن ورقا با جمعی از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بخدمت حضرت بمدینه آمد و ظاهر بنی قریش
را با او تعرضی نباشد هر که با رسول اراده نماید که در عهد قریش رود رسول با او مضایقه ننماید پس بنی خزاعه بعهد رسول در آمدند و بنی بکر در عهد قریش
و بعد از آن میان ان دو قبیله فتنه عظیم خانه کشت بجهت خونی چند که بنی بکر بر بنی خزاعه منکر زدند چون قریش دیدند که بنی بکر در عقد ایشان در آمدند
و بنی بکر بر بنی خزاعه نقض عهد ایشان را مفروض داشت پیغمبر صلعم او را اعزاز و اکرام تمام نمود و فرمود که شما با ذکر دید که من بر اثر شما میآیم و این انتقام را میان
کشید بدیل بمکه مراجعت کرد و رسول با اصحاب گفت چنین میبینم که ابوسفیان خواهد آمد تا عقد را تجدید سازد و مدت مصالحه را زیاده کرداند و
با بدیل ملاقات خواهد کرد چنان بود که حضرت از آن خبر داده بود که قریش ابوسفیان را گفتند نزد محمد میباید رفت تا تجدید عهد کنی ابوسفیان از مکه
بیرون آمد و در عسفان بدیل را دید و او را گفت که از کجا میآیی گفت شتران من در نواحی این وادی بودند رفته بودم تا مواضع انها را ببینم ابوسفیان گفت آیا
محمد میآید بدیل گفت نه و چون بدیل از آنجا جدا شد ابوسفیان بمدینه آمد و در مسجد با حضرت ملاقات کرد و گفت ای محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و
مصالحه را تمام کن حضرت فرمود که نقض عهد کرده اید و اکنون ممکن نیست گفت نه چنین است ما نقض عهد نکرده ایم و بعد از آن هر چند با پیغمبر
سخن میگفت حضرت جواب نمیداد و سر در زمین بر میداشت پس برخاست و نزد دختر ام حبیبه رفت که زوجه رسول بود تا شفاعت او کند از پیغمبر
که رسول بود تا شفاعت او کند از پیغمبر و خواست که پای بر فراش ام حبیبه بر خواست فراش را در هم پیچید جامه خود را از زیر او دور کرد گفت
ای دختر چرا چنین کردی گفت این فراش جامه پیغمبر است و تو مشرک و نجس جایز نیست که تو بر این فراش جامه بنشینی ابوسفیان از آنجا بیرون آمد
نزد امیر المؤمنین علی رفت و آنحضرت در حجره فاطمه بود و امام حسن و امام حسین کودک بودند پیش ایشان نشسته بودند و گفت یا ابا طالب تو کار
من اندیشه کن گفت چیزی که صلاح تو در آن باشد و بتو نفعی رساند نمیبینم پس گفت یا امیر المؤمنین کارها خود را دشوار میبینم بیان حل مشکل کن فرمود
تو مهتر قریشی خود بر مسجد رو و قریش را بر همسایگی ایشان کن گفت آیا مرا جایز است این میدانی بگوی و طوق منت در گردن من بفرمود که بخدای رای دیگر جز
این نمیدانم ابوسفیان بر در مسجد آمد و گفت ای مردمان بجایگاه قریش آمده ام هیچکس
جواب نداد و رسول صلعم اصلا با او التفات نکرد ابوسفیان منکوب و مخذول برگشت و قریش را از قصه خود اعلام کرد و گفتند والله پسر ابو طالب بتو فریب کرد
و بر تو خدعه و استهزا کرده گفت تا جز این نیافتم و تدبیر دیگر ندانستم رسول با اصحاب گفت که مستعد جهاد شوید و تهیه و تعبیه مکه و صفین مشغول
گردید و بعد از آن دست بدعا برداشت و فرمود بار خدایا جواسیس و اخبار را از قریش باز دار و ایشان را بر احوال ما مطلع مساز تا ظاهر گردانی و در راه دیگر
رود تا ایشان و بعد از آن با اصحاب فرمود که این حال از مردان ما دارید و بعضی کس میگوید خاطب را بلغه فرمان بر ناقه بقریش فرستاد تا ایشان را از آمدن پیغمبر
ساند جبرئیل نازل شد و آن حضرت را از این معنی اخبار نمود پیغمبر صلعم شاه ولایت را فرستاد و آن نامه را از آن زن بستد و تفصیل این در سوره الممتحنه بحرف بیان
رفت القصه سید عالم صلعم خایف در مدینه بگذاشت و باده هزار مرد بیرون آمد و متوجه مکه شد و این واقعه در دهم شوال بود در سال هشتم از هجرت
ابوسفیان بن حارث و عبد الله بن امیه در اثنای راه بموضعی که بر طریق العقاب مشهور است با دو همراه پیوستند و التماس کردند که بپیغمبر ملاقات کنند
حضرت در خصمی خوند ادو فرمود بسبب جفاها و ایذاها که از ایشان بمن رسیده ملاقات ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه پیش آمد و گفت یا رسول الله
یکی پسر عم تست و دیگری پسر عمه و داماد تو فرمود اما این عم من هتک حرمت من کرد و از بیخ و بن چیزی فرو نگذاشت اما پسر عمه و داماد من در مکه سخنان
نالایق و غیر لایق در حق من گفتند چون این خبر بایشان رسید ابوسفیان پسر خود را با خود داشت گفت بخدا که اگر پیغمبر اذن بمن ندهد مرا اجازه دخول نفرماید
من دست این کودک بگیرم و سر بیابان نهم تا از گرسنگی و تشنگی در هلاک شویم این سخن را بحضرت عرض کردند بر حال ایشان رحم فرمود و رخصت دخول داد
ایشان در آمدند و اسلام آوردند و حضرت میان ایشان را بمنزل ظهران نزول اجلال فرمود و چون جز رسول صلعم بر قریش پوشیده بود و هیچکس از مکه بمدینه نمیرفت تا
کیفیت احوال را از پیغمبر بشنوند و آنحضرت بنیاد خایف بودند در همین شب که پیغمبر فرود آمد ابوسفیان حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بتجسس اخبار
مکه بیرون آمدند عباس گفت من نیز اندیشه میکردم که اگر رسول بجمعیت بمکه فرود آید قریش از وی نخواهد ماند پس در آن شب بر بغل رسول سوار شدم و

اشتر

عمر بن خطاب

و بار الا مدم بفضل بنگ شاید هزم کنی با کنی کشیدن که بود ببینیم و او بنگه دود و با گوییم که قریش را خبر کنند تا بیرون آیند و از رسول امان خواهند و بدو
قرار نکنیم تا گاه او از ابوسفیان بگوش من رسید از تشهای عظیم تا که مدارند کی حضرت رسالت صلاح بود ندا از دو بدیل نحو اهد خواند پس گفت این چه
آتش بدیل گفت آتش بنی خزاعه است ابوسفیان گفت این آتش زیاده از آن است بدیل گفت دانست که لشکر رسول اند اما مجاهل میکرد عباس گوید که چون
آواز ایشان شنیدم گفتم یا ابا سفیان گفت یا ابا الفضل تو بی و این کیست عباس است ابوسفیان گفت پدر و مادر فدای تو باد این کیست که در پیش شما است
گفتم این رسول خدا است با لشکر ظفر پیکر که ده هزار مرد اند شما را طاقت مقاومت نیست گفت یا ابا الفضل تو در این باب چه رای می بینی و صلاح چیست
گفت صلاح اینست که بر پس این استر سوار شوی و بیائی نزد پیغمبر تا از برای تو از او طلب امان کنم و بخدا سوگند که نزد تو ظفر یابد و گردن تو را نزند پس او
بر عقب من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را نزد پیغمبر رسانیدم و او در عقب من در آمد و گفت یا رسول الله این ابوسفیان است که دشمن خدا است و ما او را دست
داده بی عهد و عقد بگذار مرا تا گردن او را بزنم من گفتم یا رسول الله ابوسفیان را امان داده که من او را آورده ام پس نزد پیغمبر نشستم و گفتم بخدا که امروز
بغیر از من با پیغمبر راز نگویند و نگذارم که کسی دیگر در باره ابوسفیان چیزی بعرض رساند چون مبالغه از خطاب در باب کشتن ابوسفیان بسیار کشیدم گفتم
ای پسر خطاب شتاب مکن بخدا که این مرد از عبد مناف است و اگر از عدی بود مضایقه نمیکردم گفت بهلا یا عباس پس پیغمبر رو کرد و امان دادیم تا بفردا
کنند مسامحه و روز دیگر او را نزد پیغمبر آوردم فرمود ویحک یا ابا سفیان آیا وقت نیامده که از سر یقین بدانی که هیچ خدائی نیست مستحق پرستش مگر او سبحانه ابوسفیان
گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه خوش و چه علیم بخدا سوگند که من دانستم که اگر با او خدائی دیگر میبود در وقت بدد واحد بفریاد میرسید
پیغمبر گفت نیامده که بدانی که رسول خدایم و فرستاده او بحق گفت پدر و مادرم فدای تو باد در این کار در نفس من تردد هست من گفتم با او کوتاهی بحق
بیا پیش از آنکه گردن تو را بزنند گفت آیا در این حدیث دو ماه مهلت بدهید پیغمبر فرمود چهار ماه تو را مهلت دادم بمن امر کرد که او را ببرم بخرگاه لشکر
تا بنشان تا مردم و بزرگان را ببینند و بدانند که وی را امان است گفتم یا رسول الله میترسم که وی مردیست که فخر را دوست میدارد و طمع تعظیم و تشریف دارد از قریش پس
از شما طمع و توقع بیش از این دارد رسول فرمود که در سرای وی ایمن است هر که در مسجد الحرام در آید ایمن است و هر که در خانه خود در آید ایمن است و هر که در خانه بندد ایمن است
عباس فرمود من وی را بمراه گرفتم و در دره کنوتل بداشتم تا قبیله قبیله و گروه گروه لشکر میگذشتند و میگفت اینها چه کسانند من میگفتم فلان قبیله
تا که رایت رسول الله در کتیبه خضرا نمایان شد و لشکر عظیم بدید آمد و از مهاجر و انصار هر قبیله که هیچ کس مثل آن ندیده بود گفت اینها چه کسانند گفتم
صحابه و مطوق ایشان هیچ کس اند گفتم هذا رسول الله فی المهاجرین و الانصار گفت یا ابا الفضل پسر برادر تو پادشاهی عظیم یافت گفتم وی را خبر شو که
بتو آمده است پس متوجه مکه شدند حضرت فرمود که رایت مرا در حجون که اعلی مکه است بزنید و از آنجا پیش مرو بدانکه من رسم پس امر کرد که از جنگ دست بکشند تا هیچ کس
قتال نکند مگر آنکه در مقام مجادله در آید بکشتن چهار امر فرمود عبد الله بن سعد ابی سرح و حویرث بن نقید و عبد الله بن خطل و مقیس بن صبابه
و دو زن مغنیه که در غنا هجو خوانند نیز بقتل کرد و فرمود که این شش را بکشید اگر چه در پرده دستون کعبه باشند پس حضرت امیر المؤمنین علی عم حویرث را
با یکی از آن دو زن بقتل رسانید و یکی دیگر بگریخت و مقیس را در بازار بکشتند و ابن خطل را یافتند که دست بستون کعبه زده سعید بن حمران و عمار یاسر
بر یکدیگر سبقت گرفتند سعید پیش دستی کرده ابن خطل را بکشت و حضرت امیر المؤمنین علی عم رایت برداشته متوجه سرای ابوطالب شد و آنجا بود و جمعی
کفار پناه بآن خانه آورده بودند و آنحضرت روی پوشیده بود و خود بر سر نهاده آواز داد که این سرا مر کدام دشمن خدا است بر فتاده ام تا بدین خانه آمده علی
نشناخت گفت ای جوان مرد من دختر ابوطالبم و خواهر علی عم خواهر من نگذارد امیر المؤمنین عم فرمود که اعدا را از خانه بیرون کن ام هانی گفت بخدا که شکایت
تو بپیغمبر کنم امیر المؤمنین خود از سر خواست ام هانی چون برادر خود را دید برخاست و کنار او را بوسه داد و گفت یا علی سوگند خورده ام که شکایت تو را بپیغمبر
کنم پس در این قضیه چه کنم فرمود باکی نیست شکایت مرا بر خویشتن و رسول رو داده اعلی فرزند امده است ام هانی گفت بیامدم دیدم که رسول در جنبه غسل میکرد
تا بنگه در آید گفتم یا رسول الله چه دیدم از دست علی فاطمه گفت ای ام هانی شرم نداری که شکایت علی را با رسول خدا میکنی چه آنکه وی دشمن خدا را
میرنجاند رسول بخندید و فرمود تا آنکه در سرای تو و خانه تو آید در خانه تو آید مرا برای مکان و مرتبه آنکه تو خواهر چه کرد و بعد از آن رسول تشریف شریف
بمکه معظمه آورد و مناد ندا کرد قریش مطمئن شوید که با ایشان مجادله خواهد کرد و ایشان را مقتول خواهد ساخت در آنکه کعبه مشرف شد تا آنحضرت در مسجد
الحرام آمد و بر در خانه بایستاد و گفت لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده بعد از آن گفت بدانید که مکه از قتل و غارت
و صید محترم است بجز خدا حلال نیست هیچ کس را پیش از من بود و حلال نیست بر من مگر یکساعت روز و امروز محترم است تا قیام قیامت شوکت او را بر
درختان قطع نکنند صید او را رمانند و لقطه او را برندارند مگر کسی که تعریف کند و صاحب او را بجستن نماید بعد از آن فرمود که بدانید
معشر قریش که خدا نخوت جاهلیت را از شما قطع نمود بدانید که شما بنی آدمید و آدم از خاک آفریده شد پس خدا آیه تلاوت فرمود یا ایها الناس
انا خلقناکم من ذکر و انثی الآیه گروه انصار چون مرا دیدند که شما بودید که پیغمبر را تکذیب کردید و او را از وطن اخراج نمودید و با همه این ناخوشی
نشد مگر آنکه آمد و در بنا شهر من با آن خانه های خویشتن مانده چنانکه مردکان از قبرها بیرون آیند و از این روز اهل مکه را طلقا گفتند حضرت
در زیر صفا بنشست و ایشان بیامدند و بدایره اسلام در آمدند و بیعت میکردند سمعا و طاعة میگفتند و بعد از فتح مکه هر روز جماعتی اسلام و سیدند و زنان نیز در آمدند
و اسلام عرضه کردند و بیعت کردند و مقاتل مرویست که چون این سوره نازل شد آن حضرت با صحابه خود فرمود که شادان شوید مگر عثمان که بجهت استماع آن
بگریست پیغمبر گفت ای عثمان چه چیز ترا بگریه در آورد گفت گمان چنان است که این سوره خبر وفات تو میدهد حضرت فرمود که اینچنین نیست که از مقاتل منقول است

بعد از آن

بعد از نزول این سوره آنحضرت خلق فرمود و در این روز سال هیچ کس را خطاب نفرمود و بروایت دیگر از ابن عباس منقولست که چون این سوره نازل
گشت پیغمبر فرمود که چه چیز مرا بمن نمایید تا بمن اخبار کرد که اسلام فهو زوج من شو و باقی تفاصیل این مطلب در منهج الصادقین طلب توان نمود سوره تبت یدا ابی لهب
خسر یان مکیست ابی بن کعب از پیغمبر خدا روایت میکند که فرمود امید میدارم که حق تعالی خواننده این سوره را با ابی لهب در یکجا جمع نکند یعنی در جا یکه ابی لهب باشد او را
در نیارند و از ابی عبد الله مرویست که چون تبت را قرائت نمایند لعن کنید بر ابی لهب بعضی از جمله مکذبان پیغمبر بود و منکر ابی حضرت از جناب حضرت ورثه بود
و در تفسیر این سوره بوجه الفتح اشاره انها در مقلوبیت مفهومیت عدا است چه اول در دعوه نصرت و فتح است و این در کفایه امر ابی لهب پیغمبر بخاری در صحیح
خود نقل کرده است از سعید جبیر که ابن عباس فرمود که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد سید خاتم بر کوه صفا بر آمد و ندا کرد که یا صباحاه و
این کلمه را در وقت نزول بلیه عظیمه چون غارت و قتل استعمال کنند و قبایل قریش که از اقارب حضرت بودند همه از مسافت نزدیک مساعد نمود گفتند ما
لک چه میشود تو را و چه واقع شده آنحضرت فرمود که خبر دهم شما را که در پایین کوه چه جوانان دشمنان آمده اند بر اعدا که سپاه شام بر شما تاخته اند و بقصد
غارت بکشایند آیا شما تصدیق میکنید یا نه همه گفتند آری چرا تصدیق نکنیم و تو نزد ما بدروغ متهم نشده فرمود که چون میدانید که من دروغ نگفته ام
و همیشه راست گو بوده ام پس بدانید که من ترسانندهام شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پیش از آنکه واقع شود ابو لهب برخاست و گفت تبا لک
ملاک باد مر ترا برین ما را خوانده و روایتی آنست که بر دست سنگی برداشت و خواست که بر آنحضرت زند فما نال حضرت دنوا الحال این سوره فرستاد
بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب خاسر و هالک باد هر دو دست ابو لهب که سنگ برداشت و خواست که بر حبیب زند من بعد
گویند مراد از یدین دنیا و آخرت است یعنی تا چیز از دنیا با عقبی او یا خالی باد هر دو دست او از خیرات و کرم بیهم بود چه عبد المطلب و عبد العزی نام
داشت و نکردی بطریق کنایه است از لهب که آتش دوزخ است و تب هلاک شد و تا چیز گشت ابو لهب بعذاب بگرد بعد از ظاهر نقل مخالفی منقولست که
در اول اسلام روزی در بازار ذی المجاز رفتم جوانی دیدم که حله سرخ پوشیده و بزبان فصیح میگفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا این کلمه شهادت بگوئید
تا رستگار شوید یکی را دیدم که در پی او میرفت و میگفت سخن او را مشنوید که دروغ گوست و سنگ بر وی میانداخت و پاشنه و کعب او را خون آلود
بود من پرسیدم که اینها چه کسانند یکی گفت آن جوان که حله سرخ دارد محمد قریشیست که خلق را بسوی خدای آسمان و زمین دعوت میکند و آنکه در عقب او سنگ
بر وی میاندازد و تکذیب میکند عم او ابی لهب است که چون دید قریش را در این قضیه متفق با خود ساخت از عبد الله بن مسعود روایت است که چون
ابی لهب از دوزخ و انواع عذاب آن اندیشه نمود گفت که آنچه میگوئی حق است فردا بمال و فرزند خود را از دوزخ باز خرم حق تعالی در قول او کرده فرمود که
ما اغنی عنه دفع نکند از او هلاکت و عذاب دوزخ را ماله و ما کسب جمع مال او و آنچه از آن کسب کرده یعنی فرزند او عتبه و غیره یا ملبوس
آن از ارباح تجارت و منافع مطلوبه و آنچه از انعام بنتایج حاصل کرده و منافع پسران ابو لهب بجهت آنست که آن مکسوب محصول بدست آنست و بدل کاسب
محصل آن در خبر است که روزی پسران ابو لهب بجهت خصومتی که با هم داشتند بجائی که نزد عبد الله عباس اهل بودند و او در مسجد الحرام نشسته بود آنجا
در آمدند و مخاصمه بمحضر ابن عباس فرمود اغنی عنه الکسب الخبیث از من دور کند کسب خبیث خود را یعنی پسران ابی لهب را و از محاسن منقولست
که معنی آیه آنست که مال و خزانه که مال و خواسته او که در عداوت پیغمبر انفاق میکرد و عمل خبیث او بعنوکید و مکر که در باره آنحضرت بجا میاورد هیچ نفع
نرسانید تا در دنیا سیصلی زود باشد که در آید نارا ذات لهب بآتش خلد آن نار یا نه کشنده و در خشنده مر او را آتش دوزخ است و مرا
زود باشد که در آید بآتش دوزخ زن ابو لهب ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان آورده اند که وقتی که مسابکی رسول خدا خانه داشت دوزها پشتها
خار و سنگها خیسک جمع کردی و شب فردی بر سر راه رسول صلعم بخوابانیدی در دامنش فرو ریختی و در پایش خلد چون حضرت بنماز آمدی آنها را بطریق نوم
بر گرفتی و گفتی این نوع مسایکی است حق تعالی جهت این از وعید نمود بقول مذکور و بعد از آن باین صفت مذموم صفت وی کرده فرمود حمالة الحطب
یعنی بر دارنده هیزم کشنده هیزم مضمون مردم است یعنی او را باین صفت بد مذمت میکنم و دشنام میدهم از ابن عباس و مجاهد و قتاده و عکرمه روایت
است که هیزم کش عبارت است از نمامی و سخن چینی که موجب افروختن شدن آتش خصومت بود همچنانکه هیزم آتش مشتعل میشود و علما هیزم را حطب میگویند
نیاورد کس چنان چون آتش است سخن چین بدخت هیزم کش است و گویند حقیقت هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم
در پشت داشت ماندگی شد پس هیزم در چند جا نشست ماندگی شد پس هیزم از کردن بر سر سنگی نهاد تا بیاساید ماری بیامد و آن پشته از پس پشت او زد
فرو گرفت پس در گلوی او بماند و گلوی او بآن گزیده شد و نفس منقطع گشته بدوزخ رفت حق تعالی بجهت تخسیر و تخجیل او فرمود که او هیزم کش است
حبل من مسد در گردن شوم او حبل من مسد رسنیست تنگ و محکم تابیده از لیف خرما که هیزم بار در پشت میبندند و مقاتل نقلست بر طبق انکار او
رسن در گردن میکرد و خار و هیزم میکشید روز قیامت هیزم رسن آتش پشتها خار آتش را از درخت زقوم پشت او بندند و وی را بدان عذاب کنند
ابن عباس منقولست که آن رسن بخیری باشد از آهن آتشین دانه آن هفتاد گز آنرا در دهنش کنند و از مقعد شرمگاه بیرون آرند و باقی در گردنش
بیچند سوره التوحید اربع آیات مکیه از ابی بن کعب رضی الله عنه منقولست که حضرت سالت پناه محمد صلعم فرمود که این سوره بخواند چنان باشد
که ثلث قرآن خوانده باشد بعدد هر که ایمان آورده بخدا و ملائکه و کتابها و رسولی و بروز قیامت و حسنه در نامه او ثبت کنند و ابی در روایت از
انبیا نقل کرده که فرمود که آیا که هیچکدام از شما نمیتواند بود که در یک شب ثلث قرآن بخواند گفتیم یا رسول الله که ثلث قرآن در یک شب بخواند فرمود قل هو الله احد
بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآن است و اگر دو بار بخوانید چنان باشد که دو ثلث قرآن خوانده باشید و اگر سه بار بخوانید چنان باشد که
ختم قرآن کرده باشید یعنی ثواب مثل ثواب ختم کننده قرآن است و هر که در خانه خود در روز این سوره بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بدور رود و نیز

و فراغ دستی بدان خانه و داوداش بر مالک از رسول خدا صلعم خواند که هر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت دهد او را در اموال و انفس و هر که
دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت کند هر که در او و اهل و همسایهای او پیدا شود و اگر در آن نماز نماز بهشت بر او بنا کنند
و حفظه فرشتگان را گویند بیایید تا قصرهای از آن خود را ببینیم که چه نوع بنا کرده اند و اگر صد بار بخواند گناه بیست و پنج ساله او را مرزیده شود و چهار
خون ناحق و غصب اموال و اگر چهار صد بار بخواند مانند چهار صد ساله او مغفور شود و اگر هزار بار بخواند هزار خانه خود را در بهشت ببیند و الا
برای وی ببینند مهل بن سعد ساعدی روایت کرده که مردی نزد پیغمبر صلعم آمد و از فقر و خانه و ضیق معیشت شکایت کرد آنحضرت بدو فرمود که چون
خود و وی سلام کن خواه کسی باشد یا نباشد و یکبار سوره قل هو الله احد بخوان آن مرد بایزد عمل نمود خوشحال شد و او را فراخ گردانید تا که همسایگان
خود را نیز از آن محظوظ گردانید سکونی از ابن عبد الله نقل کرده که چون سعد بن معاذ وفات کرد پیغمبر صلعم بر او نماز گذارد و فرمود که جبرئیل هفتاد
هزار فرشته در عقب من بر سعد نماز گذاردند گفتند یا رسول الله صلعم سعد را فضیلت چه بود فرمود قل هو الله احد در خود ساخته بود و بر هیچ
امر در نشستن و برخاستن و سوار گشتن و پیاده شدن و دفن و امثال آن می خواند انس روایت کرده که روزی با رسول خدا صلعم بودیم در تبوک از روز آفتاب
طالع شد با نور و شعاعی که مثل آن را هرگز ندیده بودیم گفتیم یا رسول الله صلعم این چه نور است که بر آفتاب غلبه کرده حضرت متفکر شد جبرئیل آمد گفت
ای رسول الله بدانکه معاویه لیثی در مدینه فوت شده و حقتعالی هزار فرشته فرستاده که بر او نماز گذارند پیغمبر صلعم از جبرئیل پرسید که وی از مرتبه از کجا یافته
گفت بود قل هو الله احد چه آن را ایستاده و نشسته و راه رفته و گاه و بیگاه می خواند رسول صلعم گفت ای جبرئیل مرا از وی آنست که بر وی نماز گذارم پس
طی الارض شد و آنحضرت از تبوک بمدینه آمد با فرشتگان بر او نماز گذارد از ابو عبد الله صلعم منقولست که هر که دفن شود و شبیه او بکند در وقت نماز یومیه
بگذارند و قل هو الله احد در او بخوانند او را گویند ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان نیستی و از انحضرت نقلست که ای عبد الله صلعم فرمود که هر
یک جمعه را بکند زود و اندک قل هو الله احد بخوانده باشد و بمیرد بر دین ابو طالب مرده باشد و نیز از آنحضرت حدیثست که هر که ایمان و روز آخرت دارد
باید که قل هو الله احد را در عقب هر نماز ترک نکند چه هر که قرائت کند خیر دنیا و آخرت را جمع کند و بیامرزند او را و پدر و مادر او را و هر فرزندی که از
او متولد شده و نشود عبد الله بن حجر روایت کرده که از امیر المؤمنین صلعم شنیدم که فرمود که هر که در عقب نماز صبح پانزده بار قل هو الله بخواند در آن روز
هیچ گناهی از او صادر نشود و شیطان را منکوب و مخذول گرداند و از ابی الحسن صلعم مرویست که هر که خواهد نزد سلطان جبابره و از دخانه باشد
باید که قل هو الله احد را در پیش خود قرائت کند و در پس خود و در جانب راست و چپ خود حقتعالی خیر آن سلطان را باو برساند و شر او را از او دفع کند و از
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت است که رسول خدا صلعم فرمود که هر که قل هو الله احد را در وقت خوابیدن بخواند حقتعالی گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد
و از ابن عباس منقولست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه آمدند نزد پیغمبر صلعم آمدند عامر گفت یا محمد ما را بچه چیز می خوانی فرمود که شما را بخدای یکتا
جمیع کائنات دعوت می کنم گفت وصف کن از برای ما که او از طلاست یا نقره یا چوب یا سنگ پس سوره توحید نازل شد ایشان را کرد تا چون برگشتند در عقب ایشان
صاعقه آمد و اربد را بسوخت و عامر بگریخت اتفاقا نیز بر پهلوی او خورد و هلاک شد معلوم نشد که آن از کجا رسیده است و در معالم التنزیل
آورده که یهودان گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدا را تا بتو ایمان آوریم چه نعت او را در توریه دیده ایم و دانسته بگو چه چیز است و چه می خورد
و چه میآشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت ملک تعالی این سوره فرستاد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد
هو الله اوست خدای مستجمع جمیع صفات کمال احد یگانه بی شریک متوحد بذات و منفرد بصفات اکثر مفسران بر آنند که هو ضمیر شانست یعنی شان و امر عظیم
اینست که خدا یکیست و او را ثانی نیست و الوهیت و ربوبیت از ابو جعفر صلعم روایتست که امیر المؤمنین صلعم فرمود که معنی الله معبودیست که والهه و متحیر او باشند
مخلوقات و مشتق از اله است و محذوف الالف و اللام و بعد از آن فرمود که معنی کلام امیر المؤمنین صلعم علی آنست الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردان اند از
ماهیت او که او را نظیر و مثل نباشد در ذات و صفات الله الصمد معبودیست که پناه همه نیازمندان و محتاجانست و بی نیاز از غیر خود پس او نخورد و نیاشامد
برخلاف آنچه ذم جهوانست در تفسیر مناقب گفته که صمد کسیست که هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی الرضا صلعم نقل کرده که صمد آنست که
عقلها از اطلاع بر کیفیت او قاصر باشند و از امام محمد باقر صلعم مرویست که پدرم امام زین العابدین صلعم از پدر خود حسین بن علی صلعم روایت کرده که صمد آنست
که نخورد و نیاشامد و خواب نکند یعنی زنده که حی است باین صفات ثلثه زیرا که صمد سید مطاعیست که فوق او مرتبه نباشد و از محمد حنفیه نقل کرده که
صمد تمام بنفسه است و غنی بالذات از غیر خود و مستغنی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال و از علی بن الحسین زین العابدین صلعم پرسیدند که ما الصمد
که صمد کیست که او را شریکی نباشد و از وی نقلست که صمد آنست که چون اراده وجود چیزی نماید بلفظ کن ایجاد آن نماید و ابداع آنها نماید و از ابیاء
باضداد و اشکال و ازواج مختلفه و متفرد بوحدانیت باشد و او را ضد و مثل و شکل و مثل و ندی نباشد و از امام جعفر صادق صلعم منقولست که فرمود تفسیر صمد
آنست که بعد از این صفات مذکوره میفرماید که لم یلد یعنی پیدا نیامد از چیزی کثیف که آن والد است و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوقات بیرون میآیند
و نه چیزی لطیف چون نفس و منبعث شده از او و از عوارض چون سنه نوم و فتره و غم و حزن و هم و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبت و سامه و جوع و شبع
و غیر آن یعنی منعا نیست از آنکه متولد شود و بیرون آید از او اشیاء کثیفه و لطیفه و لم یولد و زاده نشد یعنی پیدا نیامد از او چیزی همچنانکه نیز از کثیفه
بیرون میآید از عناصر و یعنی مانند حصول حیوان از حیوان و نباتات از ارض و میاه و نبایع و ثمار از اشجار و همچنانکه اشیاء لطیفه که از مرکز خود بیرون
میآید چون بصر از عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و منزه و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمد است که لا من شیء و لا فی شیء
علی شیء است مبدع اشیاء و منشی موجودات و مفرد بوحدانیت و منفرد بصفات و لم یکن له کفوا احدا و مماثل احد نیست

او را مثلی و نظیری و شبیهی و ندانند و صفاتیست بعد از آن فرمود که صمد آن کس است که متصف شد بدانکه ایلد بدرستی جماعتیست که گفتند عزیر و مسیح پسر خدایند
و ولد دارد نصاریست که گفتند مسیح خدا است و لم یکن له کفوا احد مجوسیست و مشرکان که میگفتند ملائکه دختران خدایند و گویند کفوا بمعنی مصاحبه
و زوجه نیست که از او ولد بیاید و ندیمه له بدین زوجه نمیباشد تسمیه کفو بجهت آنست که او کفو زوجست و گفته اند که نزد معطله آنست که غایت
تنزیه و تقدیس و تلاسفه برآنند که از اصناف نفی هست اما نام و صفت نیست مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و معتقد مشبه آنست که مانند بخلق است
یا گویند او را زن و فرزند است و اعتقاد معطله چنانست که گفتند داود و چون بنده مؤمن گفته هو از مثل بزرگ شد چون گفتند الله از گفتار فلاسفه بزرگ
است چون گفت احد از روش ثنویه بزرگ نمود و چون بر زبان راند الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد چون لم یلد و لم یولد از گفتار معطله دور شد
و چون لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد تعطیل بزرگ شد و باقی اسرار و نکات و سخنان اهل تحقیق در این سوره حواله بمنهج الصادقین است سوره
الفلق و هی خمس آیات و هی مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم در حدیث ابی بن کعب مذکور است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که قل اعوذ برب الفلق و
قل اعوذ برب الناس بخوانید هم چنان باشد که جمیع کتب که حق تعالی بر انبیا نازل کرده اند قرائت نموده و مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر روایت کرده که
پیغمبر صلعم فرمود که چند آیه بمن نازل شده که هرگز مثل آن نازل نشده گفتند یا رسول الله آن کدامست فرمود معوذتین و نیز عقبه نقل کرده که پیغمبر صلعم گفت ای عقبه تو
تعلیم دو سوره کنم که از افضل قرآنند گفتم بلی یا رسول الله پس آنحضرت معوذتین را تعلیم من داد بعد از آن از او در نماز صبح میخواند و گفت از او در محل
خشنودی و برخواستن میخوان و ابو جعفر صلعم فرمود که هر که در نماز وتر معوذتین و قل هو الله بخواند او را گویند ای بنده خدا بشارت باد ترا که حق تعالی
نماز ترا قبول فرمود بدانکه چون حق تعالی آدم اعدای رسول نمود در سوره تبت بعد از آن ذکر توحید کرد در سوره اخلاص و بر عقب آن رسول را امر فرمود بپناه
از مشرکان ساحر و حاسد و شاید شر فسقه جن و انس و در سبب نزول این دو سوره آورده اند که کودکی از یهود در خدمت رسول صلعم بود و خادم لبید اعصم
یهودی از آن کودک بمبالغه بسیار مقداری موی از مشاطه سر آنحضرت دزدانید چند از مشاطه بستند و بنام آنحضرت بر رشته گره در پوست طلع خرما
نهادند و در چاه بزرگ سنگی پنهان کردند آنحضرت بجهت این بیمار گشت و جبرئیل سید انام را از این معنی خبر کرد آنحضرت امیر المؤمنین علی و عمار یاسر را
فرمود تا آب آن چاه را بکشیدند و سنگ برداشتند و آن پوست را بیرون آوردند از زیر آن سنگ یازده گره بر آن موی زده بودند حق تعالی
این سوره را فرستاد که یازده آیه است جبرئیل قرائت میفرمود و هر آیه عقد از آن گشوده میشد و درد و آلم بیکرا آمد که لبید اعصم بر آنحضرت سحر کرده
است و در چاه پنهان کرده پیغمبر صلعم بیمار شد و حقیقت در فرشتگان فرستاد نزد آنحضرت و وی در خواب بود یکی در بالین مبارک آنحضرت نشست
یکی در پایین وی و او را از این خبر دادند و آنحضرت امیر المؤمنین علی را بفرستاد و آن را بیرون آورد و جبرئیل معوذتین را بر او خواند و آن سحر باطل شد
و رسول صلعم خفته با نشاط چنانکه کسی که از بند گران خلاص شود و مذهب حق آنست که سحر اصلا در آن حضرت تاثیر نکرده و جبرئیل او را از این معنی صحیح
خبر کرد بجهت آنکه تا معجزه وی باشد و همه علمای امامیه بعد از آن این دو سوره را آورده اند که قل اعوذ بگو ای محمد صلعم که پناه میگیرم بپروردگار الفلق
آفریدگار سپیده صبح که ظلمت شب زایل میکند من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم یعنی از بدی آنچه که
مکلفان میکنند معاصی و مآثم و اضرار بعضی بعضی از ظلم و بد و ضرب و شتم و غیر آن و از بدی آنچه غیر مکلفان میکنند مانند اکل و نهش و لدغ و غیر آن
که از سباع و حشرات و بهایم صادر میشود و از بدی هدم و غرق و حرق و دزدی و سقیم نباتات و معادن و غیر آن و من شر غاسق و از بدی شب تاریک اذا وقب
چون در آید تاریکی آن در هر چیزی و بهمه آنها فرا رسد و گویند مراد بغاسق ماه است و وقب فرا رسیدن و نیز گفته اند که غاسق هر چیزی است که
هجوم کند بضرر رسانیدن در هر وقتیکه باشد و من شر النفاثات و از شر مدعیان که کلمات سحر میگویند و میدمند بر آن چیزی و فرو
افشانند میرسانند و میدمند فی العقد در گره ها یعنی دختران لبید یا مراد نفوس جماعه نفاثه است که دم میخوانند و در گره ها میدمند
نباید دانست که بمذهب حق سحر را تاثیری نیست و سحری که عاید میشود یا بسبب اطعام شیء مضار است یا سقوط یا اشمام آن و یا بسبب اعتقاد کردن
تاثیر آن که این معنی موجب تشویش خاطر و اضطراب قلب میشود پس مراد آن استعاذه از شر نفاثات یا استعاذه است از عمل ایشان که آن صفت سحر
و یا از اثر ایشان و آن و یا استعاذه از فتنه ایشان و مردمان را بشر خود و مخداع باطل خود فریب دادن و در دم انداختن ایشان مردمان عوام
را بنفع و ضرر و خیر و شر آن و تصدیق و جهل بر قول باطل ایشان و تعظیم کردن آنها باین عمل و توهم کردن بآنکه ایشان مسخر جنند و عالم بعلوم غیبیه و از موجب
ضرر و نشاط اند بر دین اسلام و بجهت این حق تعالی امر فرمود بتعوذ از شر ایشان و من شر حاسد و از شر حسد برنده اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود
و بمقتضای آن عمل کند چه اگر آن را مخفی دارد ضرر وی بر حاسد عاید نیست که مفهوم شدن او است بر دیگر و تخصیص این صفت از میان انواع شر زیرا که
آنست که آن عمل است در اضرار انسان بلکه حیوانات بغیر خود و شر وی باین صفت دانستن از آنکه حسد بدترین صفات رذیله است چنانکه از ابن عباس مرویست
که اگر دعا را بدتر از شر چیزی بودی حق تعالی این سوره را باو ختم نکردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم و نخستین گناهی که
در زمین صادر گشت قابیل بود و گویند مراد بشر حاسد نفس است چه چشم زخم اثر کلی دارد چنانچه مشهور و معروف است شیخ از این دو سوره در سوره
مذکور شد و در روایت آمده که پیغمبر صلعم باین دو سوره تعویذ امام حسن و امام حسین میفرمود سوره الناس ست یا سبع و هی مکیة
رکعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند از خشم و زخم دنیا عصمت حق تعالی باشد فضیل یسار روایت کند که از ابو جعفر شنیدم
میگفت خالد را مرضی وجود شد بعد از مرض جبرئیل و میکائیل نزد وی آمدند جبرئیل بر بالین وی بنشست و میکائیل بر پایین جبرئیل تعویذ کرد بقل اعوذ
برب الفلق و میکائیل بقل اعوذ برب الناس وی از آن مرض خلاص شد ابو خدیجه از ابو عبد الله صلعم نیز روایت کند که جبرئیل نزد رسول صلی الله علیه و آله

امد و آنحضرت متشکر بود از مرض پیروی و رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد و بعد از آن گفت بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء و بدنیا
فلتهنیک بدنک چون استعاذه در سوره متقدمه از مضار بدنیه بود که اعم از انسانست و غیر انسان و استعاذه در این سوره از اضرار
نفوس بشریه مخصوص بان از این جهت تعمیم ضافه نمود و اینجا تخصیص آن نمود بانسان و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ
پناه میگیرم برب الناس به پروردگار آدمیان که مالک امور ایشانست و معبود و مدبر ایشان و مستحق عبادة ملک الناس پادشاه
اله الناس معبود مردمان در این نظم دلالتست بر آنکه او سبحانه حقیقة شایسته عبادت و تدبیر و غیر ممنوع از آن و اشعار بر آنست ناظر که
ناظر و لا علم بر ذات خود تعلق میکند بتوسط آنچه میبیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و ثانیا متعقل میشود که او عبارتست از جمیع مکونات و
که ممکن است ممکن شود تمثل و رشد و مفضی آن مرهون او است و ثالثا استدلال میکند بر آنکه او مستحق طاعت و عبادتست نه غیر او زیرا
رب الناس بودن او جز اله الناس بودن او جمیع است شاره است بشرف و علو مرتبه انسان باو و اینکه باو خواند که در میان مردمان تمام
صاحب اعظم و مرتبه میباشند او سبحانه اجل و اعظم ایشانست من شر الوسواس از شر دیو وسوسه کننده مردمان پروردگار انبیاء
امور ایشانست و معبود و اله ایشان هم چنانکه بعضی از عبید که چون بامری عظیم گرفتار شوند استغاثه میکنند بمولا و مخدوم و والی
و وسواس در تقدیر ذو وسواس است یعنی از شر دیوی که خداوند وسوسه است الخناس باز پس رونده و پنهان شونده وقتیکه یاد
کند یعنی عادة او است که چون بنده خدا را یاد کند و باز پس جهد کند و چون از ذکر حق تعالی غافل شود بوسوسه آید الذی یو
ان وسوسه کننده و پنهان شونده در وقت یاد کردن خدا آن کسی است که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان
وقتیکه از ذکر خدا غافل میشوند در خبر است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی درخواست تا موضع شیطان را در
آدم بوی نماید حق تعالی وی را اطلاع داد شیطان را دید در جوف دلی که سرش مانند سر مار بود هرگاه آن بنده ذکر خدا میکرد سر را پس میبرد
و پنهان میشد و میگریخت و چون از ذکر خدا غافل میشد دل او را مانند لقمه در دهن میگرفت من الجنة والناس بیان الذی است
آنکه وسوسه میکند از پری و آدمیست یعنی شیطان مرد و نوع است جن و انس کقوله تعالی شیاطین الانس و
قال الجن و مراد بشیاطین اهل کفر و اضلالند که مردمان را بکفر و ضلالت میدارند و بتوسیل آن صورة
مناسبی ایشان را گمراه میسازند و در بعضی تفاسیر بدل که لفظ ناس که در این آیه سوره نوبت واقع شده
اگرچه بحسب ظاهر که مینماید اما بحسب معنی مکرر نیست چه مراد باول اطفالند یعنی بوبات
دانستن آن و بثانی حیوانات و لفظ ملک که مفهم فهر و سیاست است دلیل است بر آن و بثالث
پیران و اسم اله که مشعر است بطاعت و عبادت مبنی است بر آن و بر ابع صالحان که وسواس
موقع است بغوای ایشان و بخامس و فعل او عطف بر معنی متدلالت میکند
و بدانکه افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام آن بحرف سین سر عجیب و نکته
عجیب غریبست چه هر دو حرف مرکب است و اعراب میگویند
بسلب یعنی حسبک پس مغنی آنست که حسبک من الکونین ما اعطینا
بین الحرفین یعنی کافیست تو را بهر دو جهان آنچه تو عطا کرده ایم
از مبتدا این دو حرف یعنی قرآن کافیست از برای هر مؤمنی
و مؤمنه در تحصیل مرادات دنیویه و اخرویه بحسب تلاوت
آن و توجه بآن و مداومت و مواظبت بآن اشتغال
بمطالعه آن و از نوادر اتفاقات آنست که ابر دو حرف
در لغت فارسی بمعنی حسب است یعنی بسنده
و حکیم ثانی در این باب فرموده
اول والخر قرآن نخستین و آخرین
یعنی اندر دو دین هر دو قرآن بس
حسبنا الله و نعم الوکیل

نعم المولی و نعم النصیر و الیه المرجع و المصیر غفرانک ربنا و الیک المصیر تمت خلاصة منهج الصادقین بحمد الله رب العالمین و صلی الله علی
و بنینا و شافع ذنوبنا
محمد و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و علی جمیع الانبیاء
و المرسلین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین و الحمد لله حسن خادم
و انا الحقیر الی تصحیحه التمس الدعا الراجی محمد علی
ابن محمد صادق الموسوی الخوانساری